

جریده شعله جاوید ارگان مرکزی
حزب کمونیست (مائونیست)
افغانستان است که عمدتاً در
خدمتتدارک ، برپایی و پیشبرد جنگ
مقاومت ملی مردمی و انقلابی
(شکل مشخص کنونی جنگ خلق)
قرار دارد .
(اساسنامه حزب ...)


شعله جاوید
ارگان مرکزی
حزب کمونیست (مائونیست)
افغانستان

شماره هشتم دوره سوم اسد 1384 (اگست 2005)

تسلیم طلبی پارلمانتاریستی

صفحه (10)

ارتجاع مذهبی امپریالیستی

صفحه (34)

تظاهرات دختران لیلیه دانشگاه کابل

صفحه (35)

اعتصاب غذائی لیلیه پوهنتون هرات

صفحه (36)

**تظاهرات اهالی بگرام در مقابل
قرارگاه مرکزی قوای امریکائی**

صفحه (39)

**در انتخابات
پارلمانی رژیم
دست نشانده
شرکت نکنید !**

در انتخابات پارلمانی رژیم دست
نشانده شرکت نکنید و سائیرین را
نیز به عدم شرکت در این بازی
فریبنده امپریالیستی - ارتجاعی
تشویق نمایند . این کار یک
خواست حد اقلی است که الزامات
مبارزه برای استقلال کشور و
آزادی مردمان کشور در شرایط
کنونی طلب می نماید .

صفحه (2)

در انتخابات پارلمانی رژیم دست نشانده شرکت نکنید !

خاننین و وطنفروشانى كه آگاهانه براى اشغالگران امپرياليست امريكائى و متحدين شان خدمت خواهند كرد . در واقع آنچه كه امروز اين خيل عظيم نامتجانس را به شركت در بازى انتخاباتى فراخوانده و فردا در مجالس پارلمان مركزى و شوراهائى ولايتى رژيم دست نشانده گرد هم جمع خواهد كرد ، جاذبه و كشش " دستر خوان پر بركت " امپرياليست هاى اشغالگر امريكائى و غير امريكائى است . اينكه چه كسانى از طريق پارلمان مركزى و شوراهائى ولايتى رژيم پوشالى خواهند توانست به اين " دستر خوان " راه يابند و بعد از راهيابى چه چيزى به دهان شان خواهد افتاد ، بعد از معلوم شدن نتايج بازى جارى و شروع كار مجامع " قانونگزار " رژيم ، روشن و مشخص خواهد شد . اما از هم اكنون سيل وعده و وعيد هاى فربينده پروژه هاى رنگارنگ اقتصادى و تعليمى و صحى و زراعتى و ... عطائى امپرياليست ها و مرتجعين خارجى بر سر و روى مردم باريدن گرفته است . در واقع اين صحنه بازى ، سوداگرانه و بازاری است ، اما نه بازار بورژوائى اصیل است و نه خرید و فروش در آن طبق معيار هاى بورژوائى صورت مى گيرد . همانگونه كه بازار افغانستان يك بازار مستعمراتى - نيمه فئودالى است ، بازار انتخاباتى و خريد و فروش اين بازار نيز چنين است .

خيل عظيمى از جنايتكاران جنگى " طالبى " و " جهادى " ، متفدين شرير محلى ، آخوند هاى مرتجع ، جنايتكاران " خلقى " و " پرچمى " ، بروكرات ها و تكنوكرات هاى خائن ظاهر شاهى و داود شاهى و تسليم طلبان سابقا چپى ، براى ورود به پارلمان مركزى و شوراهائى ولايتى رژيم دست نشانده صف بسته اند . اينها مجموعا كسانى اند كه براى شركت در نمايشات امپرياليستى - ارتجاعى فربينده انتخاباتى و در نهايت براى خدمتگزارى به اشغالگران امپرياليست امريكائى ، انگليسى ، ... آگاهانه اعلام آمادگى كرده اند . اينها خاننين و وطنفروشان آگاه اند و آگاهانه براى خيانت و وطنفروشى كمر بسته اند . در ميان مجموعه كانديداهائى اين بازى نمايشى كمتر كسى را مى توان يافت كه نا آگاهانه و مبتنى بر توهمات در اين ميدان اتن داخل شده و به دهل امپرياليست هاى اشغالگر برقصد . چنانچه چنين كسانى موجود نيز باشند ، تعداد آنها بسيار قليل و غير قابل محاسبه است . چانس ورود چنين افرادى به پارلمان مركزى و حتى شورا هاى ولايتى رژيم پوشالى نيز شديدت ضعيف است . اينچنين است كه پارلمان مركزى و شوراهائى ولايتى اينده رژيم پوشالى كه در نتيجه اين انتخابات فرمايشى به ميان مى آيند ، مجامعى خواهند بود متشكل از

یا از میان برود ، آن دموکراسی ها نیز دوامی نخواهند کرد و یا لاقلاً شدیداً به زحمت خواهند افتاد .

وقتی این مطاع سرمایه دارانه به کشور های تحت سلطه امپریالیزم راه می یابد ، تغییر شکل یافته و استحاله می شود و در نتیجه نمی تواند حتی همان کارکرد معمولی انتخابات بورژوائی را نیز داشته باشد . یک وجه مهم کارکرد انتخابات در چنین کشور هائی ، خدمت به بقا و دوام سلطه امپریالیزم است ، خواه این سلطه مستقیم باشد و از طریق قوت های اشغالگر امپریالیستی و رژیم دست نشانده آنها اعمال گردد و خواه غیر مستقیم باشد و از طریق یک حاکمیت وابسته به امپریالیست ها و مزدور آنها تامین گردد . سلطه غیر مستقیم امپریالیست ها می تواند کم و بیش فریبنده و اغواگرانه باشد ، چرا که یک حاکمیت به اصطلاح ملی به مثابه روکش در جهت فریب توده ها می تواند عملکرد داشته باشد و آنان را دچار این توهم سازد که گویا می توانند از طریق انتخابات سرنوشت ملک و ملت را تعیین کنند . اما سلطه مستقیم امپریالیست ها که توسط قوت های اشغالگر و رژیم دست نشانده اعمال می گردد ، کمتر می تواند فریبنده و اغواگرانه باشد و توده ها را فریب دهد .

از لحاظ داخلی انتخابات و بازی های انتخاباتی در چنین کشور هائی صرفاً یک روپوش استتاری نازکی است بر چهره کریه استبداد نیمه فئودالی (فئودال - کمپرادوری) ، چرا که ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه اصولاً نمی تواند زمینه ساز پیدایش و رشد دموکراسی ، حتی با

بازی های انتخاباتی اصیل بورژوائی در کشور های سرمایه داری پیشرفته (امپریالیستی) چگونه اند ؟ مارکس درینمورد گفته معروفی دارد . او می گوید : انتخابات سرمایه دارانه به این معنی است که استنمار شونندگان هر چند سال بعد یک بار فرصت می یابند که کسی از استنمار کنندگان را برای حاکمیت بالای شان انتخاب کنند . تاریخ نشان داده است که توده ها هرگز نمی توانند از طریق انتخابات بورژوائی گامی فرا تر گذاشته و حاکمیت خود شان را شکل دهند .

بورژوازی " قانونگرا " و " متمدن " به محض اینکه احساس کند حاکمیتش در خطر است ، به عریان ترین شیوه های سرکوب متوسل می شود . او در واقع انحصار اردو و پولیس مسلح را مداوماً در دست دولت خود نگه می دارد تا در شرایط عادی با اتکا بر آنها " حاکمیت دموکراتیک " خود را تامین کند و در شرایط اضطراری از آنها برای سرکوب توده ها استفاده نماید . با اینهم یک وجه مهم بقا و دوام " حاکمیت دموکراتیک " سرمایه دارانه در کشور های سرمایه داری پیشرفته (امپریالیستی) ، غارت و چپاول کشور های تحت سلطه است که سود مضاعف برای امپریالیست ها را تامین می نماید و به آنها فرصت می دهد که با تطمیع بخشی از کارگران کشور های شان ، اشرافیت کارگری را شکل دهند و از آن در جهت بقا و دوام سلطه شان کار بگیرند . بناءً باید همیشه بخاطر داشت که یک پایه مهم دموکراسی امریکا و انگلیس و ... غارت و چپاول ما و امثال ما است و اگر این غارت و چپاول نباشد و

ماهیت و صورت بورژوائی آن ، باشد . بورژوازی ملی در این کشور ها معمولا ضعیف تر از آن است که بتواند زمینه ساز تحقق دموکراسی گردد . تاریخ نشان داده که حتی در صورتی که بورژوازی ملی در این کشور ها به قدرت برسد ، به سرعت تغییر ماهیت داده و به بورژوازی کمپرادور مبدل می گردد و نقش ملی و دموکراتیک خود را از دست می دهد . بورژوازی کمپرادور بمثابة دلال سرمایه های امپریالیستی خارجی ، با ماهیت ضد ملی و ضد دموکراتیک خود نمی تواند اساسا نقشی برای تحقق دموکراسی داشته باشد . پیدایش و رشد دموکراسی در این کشور ها قبل از همه مستلزم نابودی ساختار اقتصادی - اجتماعی این کشور ها و مبارزه درین راستا است و این وظیفه ای است که در شرایط سلطه جهانی امپریالیزم فقط از عهده پرولتاریا می تواند بر آید . به عبارت دیگر ، دموکراسی در کشور های تحت سلطه امپریالیزم فقط از یک طریق می تواند پیاده گردد و آن انقلاب دموکراتیک نوین است ، یعنی انقلاب ملی - دموکراتیک تحت رهبری پرولتاریا که جامعه را بطرف انقلاب سوسیالیستی می برد و نه بطرف سرمایه داری .

انتخابات برای پارلمان مرکزی و شوراهای ولایتی رژیم دست نشانده ، آخرین حلقه زنجیر شکلهی به رژیم دست نشانده است ، سلسله ای که از جرگه خائنین ملی در بن شروع گردید و با انتقال قدرت به نوکر دست نشانده اشغالگران امریکائی و متحدین شان یعنی کرزی ادامه یافت . از آن پس ، با حمایت نظامی

و سیاسی و مالی مستقیم امپریالیست های اشغالگر ، لویه جرگه اضطراری و لویه جرگه قانون اساسی آمدند و رژیم دست نشانده صاحب یک رئیس منتخب و یک قانون اساسی تصویب شده در لویه جرگه ها شد . رئیس منتخب در جرگه خائنین ملی در بن و لویه جرگه اضطراری ، یکبار دیگر از طریق انتخابات ریاست جمهوری ، باز هم با حمایت نظامی و سیاسی و مالی مستقیم اشغالگران ، به حیث رئیس جمهور منتخب بر سریر قدرت دست نشاندهی و چاکری باقی ماند . در طول این مدت امپریالیست های اشغالگر ، نهاد های نظامی ، امنیتی و اداری رژیم دست نشانده را نیز از طریق حمایت های مستقیم نظامی و سیاسی و اقتصادی کم و بیش شکل داده اند . اما تمامی این اقدامات اشغالگرانه امپریالیستی نتوانسته است یک رژیم با ثبات و نیرومند در افغانستان ایجاد کند . یک رژیم دست نشانده ذاتا و در ماهیت خود ، یک موجود پوشالی است و نمی تواند قدرت واقعی داشته باشد . چنین رژیمی به مثابه یک موجود طفیلی قسمی بار می آید که از هر لحاظ وابسته و متکی به اربابان خارجی اشغالگرش بوده و بدون موجودیت قوت های اشغالگر امپریالیستی نمی تواند به حیاتش ادامه دهد .

انتخابات برای پارلمان مرکزی و شورا های ولایتی رژیم دست نشانده ، قرار است که قوه مقننه این رژیم را در سطح کشوری و ولایتی به وجود بیاورد و شکلهی رژیم را از لحاظ رسمی تکمیل نماید . بعد از آن گویا در افغانستان رژیمی رویکار خواهد بود که دارای هر

" این واضح است که به منظور دسترسی به اهداف مندرج در این موافقتنامه، نیروهای ایالات متحده مستقر در افغانستان همچنان به تاسیسات میدان هوایی بگرام و تسهیلات آن در دیگر مناطق که می تواند با توافق جانبین تعیین گردند دسترسی خواهند داشت. نیروهای ایالات متحده و ائتلاف بین المللی در اجرای عملیات نظامی مقتضی بر اساس مشوره و ضوابط از قبل تعیین شده آزادی عمل خواهند داشت."

وقتی " اعلامیه مشترک " از " ادامه انجام عملیات ضد تروریسم در همکاری با نیروهای افغانستان " حرف می زند، در واقع می خواهد چنین وانمود کند که انجام این عملیات در افغانستان در اساس کار " نیروهای افغانستان " است و نقش نیروهای امریکا و " ائتلاف بین المللی " صرفاً همکاری با این نیروها است. این، حرف مفتی است که خود " اعلامیه مشترک " نیز به آن باور ندارد. به همین جهت، در سطور پائین تر " اعلامیه " صریحاً آزادی عمل نیروهای ایالات متحده و ائتلاف بین المللی در اجرای عملیات نظامی مقتضی مطرح می گردد. البته درینجا نیز از " مشوره و ضوابط از قبل تعیین شده " صحبت به عمل می آید که باز هم حرف مفتی است. از جانب دیگر میدان هوایی بگرام بصورت صریح و روشن به قوت های اشغالگر امریکائی تسلیم داده شده است و پایگاه های نظامی دیگری نیز برای این قوت ها مدنظر گرفته شده است. تذکر در مورد " توافق جانبین " برای تعیین سائر پایگاه ها نیز حرف مفتی است.

سه قوه مجریه، قضائیه و مقننه و " صاحب " یک " اردوی ملی " و یک " پولیس ملی " و یک " رئیس جمهور منتخب " در راس تمامی قوه ها و تمامی قوت ها است. از این قرار باید مشکلی وجود نداشته باشد و " حاکمیت منتخب " بتواند کشور را " اداره " نماید. در چنین صورتی ضرورت به حضور قوای اشغالگر خارجی در افغانستان باقی نمی ماند. افسران و سربازان این قوت های " مهمان " و " مسافر " باید به خوبی و خوشی بتوانند بطرف خانه های شان بروند. اما چنین نیست و نمی تواند چنین باشد و چنین شود. تکمیل شکلهی رژیم، تکمیل شکلهی یک رژیم دست نشانده است و باعث نمی شود که ماهیت و ذات این رژیم دچار تغییر و تحول گردد. رژیم دست نشانده کماکان با تکیه بر قوت های اشغالگر امپریالیستی " و حمایت های سیاسی و مالی مستقیم اشغالگران، حاکمیت " اش را ادامه می دهد و حالت مستعمراتی کشور کماکان دوام می یابد.

" اعلامیه مشترک ایالات متحده و افغانستان " که به تاریخ 2 جوزای 1384 مطابق به 24 می 2005، در قصر سفید، میان جورج بوش و حامد کرزی به امضا رسید، این موضوع را صراحتاً داده و به اصطلاح جنبه قانونی به آن داده است. در این اعلامیه مشترک تحت عنوان " امنیت "، " * ادامه انجام عملیات ضد تروریسم در همکاری با نیروهای افغانستان ". مورد توافق قرار گرفته است.

چند سطر پائین تر، یکبار دیگر در " اعلامیه مشترک " تأکید گردیده است که:

واقعیت کاملاً روشن و مبرهن این است که نیروی اصلی جنگی در افغانستان، همان نیروهای اشغالگر امریکائی و متحدین شان در " ائتلاف بین المللی " هستند. نیروهای رژیم دست نشانده، نه در گذشته نقش محوری جنگی داشته اند و نه فعلاً دارند. تا جائیکه شواهد نشان می دهند و امضای " اعلامیه مشترک " میان بوش و کرزی نیز تائید می کند، تا مدت های مدیدی در آینده نیز چنین نقشی نخواهند داشت. اینکه " اعلامیه مشترک " به میان آمده است و مجوز به اصطلاح قانونی برای دوام اشغال افغانستان فراهم گردیده است، خود تاکید کننده این امر است.

از همان روز اول تجاوز قوت های امریکائی و " ائتلاف بین المللی " به افغانستان و اشغال این کشور توسط این نیروها، تا حال، در عملیات نظامی آنها، نه مشوره با طرف افغانستانی (رژیم دست نشانده) به مثابه یک اصل جدی مطرح بوده است و نه هم " ضوابط از قبل تعیین شده " ای در مورد وجود داشته است. اینک که مدت چند ماه از امضای " اعلامیه مشترک " می گذرد، نیز تا حال هیچ ضوابط تعیین شده ای درینمورد بوجود نیامده است. وقتی نیروهای امریکائی و " ائتلاف بین المللی " در افغانستان مستقر شدند، توافق طرف افغانستانی در تعیین پایگاه های این قوت ها اصلاً مطرح نبود و در طول چند سال گذشته نیز اصلاً مطرح نبوده است. یقیناً در آینده نیز تعیین کننده اصلی این پایگاه ها باز هم خود قوت های اشغالگر خواهند بود و نه رژیم دست نشانده.

حال فرض کنیم موضوعاتی مثل " توافق جانبین "، " مشوره " و " ضوابط از قبل تعیین شده " واقعا تا این حد و یا آن حد مصداق پیدا نمایند. آیا این حالت می تواند تغییر کیفی جدی در وضعیت افغانستان بوجود بیاورد؟ نه، زیرا که این " توافق " و " مشوره " و " تعیین ضوابط " میان ارباب و نوکر صورت خواهد گرفت و نه میان دو طرف مستقل و متساوی الحقوق. " اعلامیه مشترک " توسط خود اشغالگران و رژیم دست نشانده به " توافقنامه همکاری استراتژیک " معروف شده است. این کنیه برای اعلامیه مذکور، کاملاً با متن آن خوانائی دارد و در خود متن آن نیز از " همکاری استراتژیک ایالات متحده و افغانستان " صحبت به عمل آمده است. مضمون این اعلامیه صرفاً به مسائل مربوط به افغانستان محدود نمی شود، بلکه یکسلسله مسائل استراتژیک در رابطه با کشور های همسایه و همچنان منطقه و جهان را نیز در بر می گیرد.

امپریالیست های امریکائی بر مبنای یک استراتژی نظامی و سیاسی دراز مدت منطقوی و جهانی به افغانستان، آسیای میانه و منطقه خلیج داخل شده اند. " اعلامیه مشترک "، رژیم دست نشانده را به مثابه یک پادو دراز مدت در چوکات این استراتژی در نظر گرفته است. به بند های ذیل از متن " اعلامیه " توجه کنیم:

" تشویق توسعه آزادی و دموکراسی در گستره منطقه؛ "

" حمایت از ابتکار افغانستان برای احیای نقش تاریخی این کشور به عنوان پلی میان آسیای مرکزی و جنوبی و ارتقای

مناسبات منطقه‌یی از رقابت به همکاری اقتصادی و سیاسی؛ "

" تقویت همکاری میان افغانستان و همسایه‌های آن و دفع مداخلات در امور داخلی این کشور؛ "

" حمایت از روابط دوستانه همکاری میان مردم و تقویت روابط میان جوامع امریکا و افغانستان برای دسترسی به دیدگاه مشترک و همکاری در زمینه چالش‌ها و ظرفیت‌های موجود؛ "

" مساعدت و حمایت از بازگشت افغانستان به اقتصاد منطقه‌یی و جهانی و سازمان‌های مورد نظر بین‌المللی؛ "

" تشویق و فراهم آوری سهولت برای حضور متصدیان ایالات متحده در بخش‌هایی که توسعه شرکت‌های افغانی و بخش خصوصی را در افغانستان سرعت می‌بخشد؛ "

" مشورت و اتخاذ تصمیم مقتضی مشترک در مواردی که به باور افغانستان تمامیت ارضی، استقلال و امنیت آن کشور در معرض تهدید و خطر قرار گرفته است؛ "

" تداوم تبادل اطلاعاتی و استخباراتی؛ "

" تقویت روابط افغانستان با ناتو؛ "

" حمایت از ابتکار امنیت در مرزهای افغانستان. "

در قسمت‌های دیگر این اعلامیه باز هم تاکید صورت می‌گیرد:

" پابهای افزایش توانمندی دولت افغانستان، این کشور همکاری‌اش را در مبارزه با تروریسم، تقویت امنیت منطقه‌یی ...

ادامه می‌دهد؛ ... "

" ... ایالات متحده به تعهدات افغانستان در جهت ساختن چهار چوب قانونی و محیط

مساعد برای بخش خصوصی و سرمایه‌گذاری ملی و بین‌المللی...، باور دارد. "

در پایان اعلامیه اظهار اطمینان می‌گردد که:

" ما مطمئن هستیم که همکاری استراتژیک ایالات متحده و افغانستان نقش محوری را در کمک به رسیدن افغانستان به این اهداف بازی خواهد کرد. "

تاکیدات از ما است. "

توجه به تمامی مطالب فوق به روشنی نشان می‌دهد که امپریالیست‌های امریکائی آرزو دارند رژیم دست‌نشانده شان در افغانستان به مثابه یک پا دو گوش به فرمان در خدمت اهداف منطوقی و جهانی آنها قرار داشته باشد. اگر مفاهیم واقعی و عملی این بند‌های " اعلامیه مشترک " را در نظر بگیریم و آنها را با توافقنامه‌های امیران خائن محمد زائی با استعمارگران انگلیسی مقایسه نماییم، متوجه می‌شویم که یک اساس مشترک و سه نکته اختلاف جدی میان آنها وجود دارند.

اساس مشترک این است که در هر دو مورد سرنوشت کشور و سرنوشت سیاست خارجی کشور به قدرت‌های استعماری و امپریالیستی فروخته شده است.

یک اختلاف این است که استعمارگران انگلیسی افغانستان را به مثابه دیوار حائل میان هند برتانوی و متصرفات روسیه تزاری در آسیای میانه می‌نگریستند؛ ولی امپریالیست‌های امریکائی این کشور را به مثابه پلی میان آسیای میانه و آسیای جنوبی در نظر می‌گیرند. استعمارگران انگلیسی برای حفاظت هند تحت سلطه

شان به این دیوار حائل ضرورت داشتند و امپریالیست های امریکائی برای انتقال نفت و گاز آسیای میانه به طرف جنوب ، به این پل عبور نیاز دارند . اختلاف دیگر این است که استعمارگران انگلیسی انحصار سیاست خارجی افغانستان را به این خاطر بدست گرفته بودند که امیران کابلی در محدوده افغانستان محصور بمانند و نقشی در بیرون از مرز ها نداشته باشند ؛ اما امپریالیست های امریکائی به این خاطر سیاست خارجی افغانستان را به معنی واقعی کلمه در انحصار گرفته اند که از دست نشاندگان شان علاوه از افغانستان در مسائل و منازعات منطقوی نیز بحیث پا دو کار بگیرند .

اختلاف دیگر این است که امیران دست نشانده انگلیس در امور داخلی کشور نسبتا آزادی عمل داشتند ، ولی رژیم دست نشانده کنونی از چنین آزادی عمل نسبی برخوردار نیستند . مثلا انگلیس ها برای اردوی امیران دست نشانده شان کمک های پولی و تسلیحاتی معینی به عمل می آوردند ، ولی سازماندهی و آموزش اردو بدست خود امیران بود . اما در وضعیت کنونی نه تنها تجهیز و تمویل اردو و پولیس رژیم دست نشانده ، بلکه سازماندهی و آموزش آنها نیز توسط اشغالگران پیشبرده می شود و این کار یکایک افسران و سربازان را در بر می گیرد .

این اختلافات از آنجا ناشی می شوند که استعمارگران انگلیسی امیران دست نشانده شان را بر تاج و تخت کابل نصب می کردند و بعد قوت های نظامی شان را از

افغانستان بیرون می بردند . اما قوت های متجاوز امریکائی و متحدین شان در " ائتلاف بین المللی " ، افغانستان را مستقیما تحت اشغال گرفته اند و در واقع راسا حاکمیت را بدست دارند .

" اعلامیه مشترک بوش و کرزی " و به بیان روشن تر " توافقنامه استراتژیک " آنها ، خطر رهنمودی پارلمان رژیم دست نشانده را در مورد قوت های اشغالگر امریکائی پیشاپیش روشن و واضح کرده است . این پارلمان وظیفه دارد توافقنامه امضا شده و از قبل فیصله شده را تحت نام مجمع نمایندگان مردم افغانستان مورد تصویب قرار دهد و به اصطلاح حیثیت قانونی آنرا بیشتر سازد . به عبارت روشن تر ، پارلمان رژیم دست نشانده وظیفه دارد حالت مستعمراتی کشور را تأیید کند و " حیثیت قانونی " این حالت را بیشتر سازد .

از جانب دیگر پارلمان مرکزی رژیم دست نشانده یکجا با شوراهای ولایتی آن ، با تکیه بر قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان و طبق ترکیب عمده اعضای خود ، وظیفه دفاع از حالت نیمه فئودالی کشور را نیز بر عهده خواهند داشت . این پارلمان و شوراهای ولایتی نه تنها مجبور اند در چوکات قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان حرکت کنند ، بلکه بر مبنای خواست واقعی اکثریت قریب به اتفاق اعضای خود نیز چنین خواهند کرد . از هم اکنون و پیشاپیش روشن و واضح است که اکثریت هنگامت اعضای پارلمان مرکزی و شورا های ولایتی را عناصر " جهادی " و " طالبی " سابقه ، روحانیون مرتجع و متنفذین شریر محلی تشکیل

با وجود تمامی اینها، بخش اخیر با ماهیت عمدتاً بورژوا کمپرادوری وابسته به کشور های مختلف امپریالیستی، عمدتاً امپریالیزم امریکا، در چوکات "قوه مقننه" رژیم، نقش معینی بر عهده خواهد داشت. بنیاداً چنانچه گرایشات به اصطلاح غیر فئودالی آنها در امور قانونگزاری بازتاب معینی نیز پیدا نماید، ماهیت بورژوا کمپرادوری خواهد داشت. بدینسان "قوه مقننه" رژیم "اساساً از نمایندگان طبقه فئودال و بورژوازی کمپرادور تشکیل خواهد شد و حضور نمایندگان سائر طبقات در آن در حکم هیچ خواهد بود.

با توجه به تمامی مطالبی که در فوق بر شمردیم، وظیفه تمامی نیروها و شخصیت های انقلابی، دموکرات و میهن دوست در قبال انتخابات پارلمانی جاری رژیم دست نشانده این است که قاطعانه آن را تحریم نمایند، خود در آن شرکت نکنند و سائیرین را نیز به عدم شرکت در این بازی فریبنده امپریالیستی - ارتجاعی تشویق نمایند. این کار یک خواست حد اقلی است که الزامات مبارزه برای استقلال کشور و آزادی مردمان کشور در شرایط کنونی از آنها طلب می نماید.

سایت شعله جاوید در اینترنت :

www.sholajawid.org

ایمیل آدرس شعله جاوید :

Sholajawid2@hotmail.com

خواهند داد. به همین خاطر "قوه مقننه" رژیم دست نشانده، از لحاظ اقتصادی - اجتماعی گرایش به تحکیم بیشتر مناسبات نیمه فئودالی خواهد داشت، از لحاظ سیاسی برای تحکیم بیشتر جمهوری اسلامی خواهد کوشید و از لحاظ فرهنگی برای فرهنگ مسلط نیمه فئودالی کوشش بیشتری خواهد کرد. در مقایسه با بخش اکثریت هنگفت پارلمان، جنایتکاران "خلفی و پرچمی، بوروکرات ها و تکنوکرات های ظاهر شاهی و داود شاهی و تسلیم طلبان سابقا چپی، اقلیت ناچیزی را تشکیل خواهند داد. تا جائیکه تجارب لویه جرگه ها نشان داده است و تجارب پارلمان مرکزی و شوراهای ولایتی نیز در آینده نشان خواهد داد، بخش اخیر، در موارد بسیاری از امور "قانونگزاری"، یا بر مبنای باور های سیاسی شان و یا بر مبنای ترس، از اکثریت تبعیت خواهند کرد. در موارد نادری که چنین تبعیتی به عمل نیاید، اکثریت بازهم فیصله های خود را خواهد داشت. به همین جهت شکلگیری "قوه مقننه" رژیم دست نشانده باعث تقویت گرایشات فئودالی در این رژیم خواهد شد.

قرار است بخش معینی از اعضای پارلمان مرکزی و شوراهای ولایتی رژیم پوشالی را زنان تشکیل دهند. این زنان نیز ناگزیر خواهند بود موافق و منطبق با جو مسلط اسلامی حرکت کنند. آنها نخواهند توانست، و مقدم بر آن نخواهند خواست، جلو قانونگزاری های زن ستیزانه را بگیرند و یا قوانینی در ضدیت با شوونیزم مردسالارانه حاکم به تصویب برسانند.

نقد گذرائی از کتاب " افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی ... "

تسلیم طلبی پارلمانتاریستی

یک نظر اجمالی

" افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی (از تحمیل تروریسم تا صدور دموکراسی) " کتابی است که به تازگی منتشر شده است . تاریخ چاپ کتاب سال 1384 گفته شده است که از قرار معلوم باید اوائل همین سال باشد . نگارنده کتاب فردی با نام اصلی یا مستعار " و . آئیژ " نمایانده شده است و ناشر آن نیز یک اداره نشراتی نا شناخته بنام " اداره دار النشر افغانستان " . ولی به نظر می رسد که این مسئولیت گیری فردی در نگارش کتاب و مسئولیت گیری نشراتی اداره نشراتی نا شناخته در نشر " کتاب " ، بکار گیری یک نوع تاکتیک " هوشیارانه " در بیان نظرات و مواضع یک گروه سیاسی است . " کتاب " در داخل کشور و همچنان در خارج از کشور پخش شده و بمثابة اعلام مواضع بخشی از بقية الجیش سازمان منحلہ " ساما " مطرح شده است . بطور مشخص این کتاب به عنوان اعلام مواضع ، توسط یکی از رهبران قبلی سازمان مذکور اینجا و آنجا توزیع شده و از محتویات آن دفاع به عمل آمده است . از این جهت نقد " کتاب " در واقع نقد نظرات و مواضع گروه مذکور است و نه نقد نظرات و مواضع یک فرد .

کتاب " افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی ... " در 231 صفحه به نگارش در آمده و متن آن تحت عناوین ذیل بیان گردیده است :

پیشگفتار :

نقش امریکا در تجاوز شوروی به افغانستان :

افغانستان معبر عبور پاپی لاین نفت و گاز و راه ترانزیت کالا :

امریکا سازنده طالبان و بن لادن :

انتخاب مرگ و نابودی یا پذیرش تجاوز : اهداف اقتصادی و سیاسی امریکا در منطقه :

انتقال بحران مزمن اقتصادی امریکا به بیرون :

توجیه گران تجاوز :

کمک یا غارت و چپاول :

همسوئی اصولی و تقابل جناحی :

بازسازی ویرانگرانه :

بهره گیری از مواد مخدر :

کشت جایگزین تریاک :

از تجاوز خونین تا نمایش مسخره :

جلسه ی بن و نیرنگ های سیاسی دیپلماتیک :

ترکیب و عملکرد حکومت موقت :

لویه جرگه اضطراری و حکومت انتقالی :

قهرمان مبارزاتی " کتاب "

کتابی که ادعای مخالفت و موضعگیری علیه امپریالیست های متجاوز و اشغالگر و رژیم دست نشانده و سائر مرتجعین را داشته باشد، قهرمان و چهره نمونه مبارزاتی اش را در میدان مبارزه اصولی و قاطع ضد اشغالگران و مرتجعین خائن ملی جستجو می نماید. ولی کتاب " افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی ... " علیرغم به اصطلاح مخالفت علیه اشغالگران و سیاست های آنها و تمامی مراحل پروسه شکلهی رژیم دست نشانده (جلسه بن ، لویه جرگه اضطراری ، لویه جرگه قانون اساسی و قانون اساسی آن و انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست نشانده) قهرمان و چهره نمونه مبارزاتی اش را از درون " لویه جرگه قانون اساسی " بیرون می کشد ، یعنی یکی از شرکت کنندگان در این " لویه جرگه " و به عبارت دیگر یکی از تصویب کنندگان قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان را به عنوان قهرمان و چهره مبارزاتی نمونه اش بر می گزیند . این قهرمان مبارزاتی و چهره نمونه رزمندگی " ملالی جویا " است که کتاب او را " زن متهور " لقب می دهد . کتاب این " چهره " را نمونه سازی می نماید و به عنوان یگانه نمونه مبارزاتی قابل ذکر در کتاب ، کل شیوه و اسلوب مبارزاتی اش را بر مبنای همین نمونه سازی بنا می کند . به گفته های کتاب در این مورد توجه کنیم :

" در همین جا بود که فقط یک زن متهور بمیدان آمد و گفت : " اینها حق ندارند در

لویه جرگه قانون اساسی و قانون اساسی آن :
انتخابات :

وضعیت نیروهای سیاسی - اجتماعی :
چه میتوان کرد :

" کتاب " حاوی انحرافات و تسلیم طلبی های طبقاتی و ملی زیادی است ، انحرافات و تسلیم طلبی هائیکه در تمامی بخش های آن خود را نشان می دهد . ولی رویهمرفته ظاهر ا چنین به نظر می رسد که به استثنای چهار بخش آخر کتاب ، بخش های دیگر آن نظرات و مواضعی را مطرح می نماید که حد اقل تسلیم طلبی های آشکار بخش های دیگر بقیة الجیش سازمان منحل مذکور را در بر ندارد . حتی با یک مطالعه سرسری و اولیه " کتاب " می توان گفت که آن بخش های کتاب مذکور علیه اشغالگران امپریالیست امریکائی و متحدین شان و رژیم دست نشانده ، بیان کننده نظرات و مواضع جدا مخالف است . اما در چهار بخش آخر " کتاب " انحرافات و تسلیم طلبی های طبقاتی و ملی آنچنان به وضوح خود را نشان می دهد که در همان نظر اول جلب توجه میکند . دقت روی این انحرافات و تسلیم طلبی های آشکار ، انحرافات و تسلیم طلبی های بخش های قبلی " کتاب " را نیز بیشتر از پیش وضاحت می دهد و روشن تر میسازد . به همین جهت نقد کتاب مذکور را اساساً روی مطالب همین چهار فصل متمرکز می نمائیم . یقیناً این نقد مختصر و اولیه نمی تواند یک نقد همه جانبه باشد و صرفاً به چند نکته پایه نی توجه خواهد کرد .

راس کمیته ها قرار بگیرند . اینها جنایتکاران جنگی هستند . اینها ملک ما را ویران کردند . اینها را ملت ما نمی بخشد ... اینها باید در محاکم بین المللی جنایات علیه حقوق بشر سپرده شوند ... " " ... فریاد این زن به تنهائی چون بمبی در درون لویه جرگه و بیشتر از آن در بیرون لویه جرگه طنین انداز شد و مردم حد اقل خواسته دل شان را درین فریاد یافتند و همه جا ازین زن به عنوان قهرمان یاد میشد . چیزی را که نهاد ها و شخصیت های ملی طی سالها با خودگذری ها بدست می آورند این خانم شجاع در یک لحظه و با چند جمله احساساتی بدست آورد . ازین حادثه به چند مسئله باید دقت کرد : " اول اینکه دل مردم چقدر از دست جنایتکاران بنیاد گرا این نمایندگان مسلح فنودالیزم دلال شده پر درد است و مردم چه نفرت عمیقی از آنها در دل دارند که با شنیدن چند جمله علیه شان این چنین سرتاسری شادی می کنند . " " دوم اینکه مردم چقدر به سخنگوی و بیانگر درد های شان نیاز دارند و بدنبال آن می گردند و در عمل نشان می دهند که از کسی که بتواند بازتاب دهنده ی خواست های شان و درد های شان باشد چه بیدریغ و نترس و همگانی به دفاع بر می خیزند و عملاً به کمک و حمایت آن - حتی از دور ترین روستا ها - میشتابند . " " سوم اینکه مردم به سخنگوی و نماینده ی واقعگرا ، مبارز و نترس نیاز دارند که در صورت لزوم بتواند خلاف جریان آب شنا کند و برای بدست آوردن حیات جاویدان بستیزد . آنانی را که چون ماهی

مرده فقط همسوی جریان آب برده میشوند نمایندند و سخنگوی خود نمیدانند ، ولو که این ماهی مرده ها سرخ و پر خط و خال و زینتی هم باشند . مردم میدانند که ماهی مرده به اعماق دریا نمی تواند شنا کند ، خود را به موج نمیزند ، نمیستیزد و در پی بدست آوردن حیات جاویدان هم نیست که حتی آبرا گنده میکند . سر انجام هم خوراک لاشخوران و یا حرام خور دیگری میشود . " " چهارم اینکه چند جمله ی ملالی جویا در لویه جرگه به همه باید آموخته باشد که نفوذ یا کار کردن در نهاد ها و جرگه های ارتجاعی زمانی مفید ، موثر و مردم پسند است که از درون آن نهاد فریاد حق طلبانه مردم ، حتی اگر توسط یکنفر و در چند جمله هم باشد ، بلند و رسا به بیرون بر آید و به دیگران و به همه حالی شود که اینجا چه میگذرد و ماهیت این نهاد چیست ؟ و ما چه میخواهیم ؟ " " پنجم اینکه اگر مسائل مطروحه در چنین جرگه ها و جلساتی هماهنگ و سازمانیافته مطرح شود و نهاد منظمی بتواند ضمن سازماندهی یک اپوزیسیون ، ولو کوچک و حتی یکنفر ، در تبلیغ و بهره برداری از آن مسائل ، منظم عمل کند و آنرا به عنوان یک انگیزه در فضای مسائل دیگر سیاسی اجتماعی در جهت منافع مردم بکار گیرد ، درینصورت نتیجه و فرآیند چنین مسئله ی چند چندان است . اینجا ست که طبقه و لایه های محروم جامعه نیز سخنگوی خود را در مسائل مطروحه ی روز هم در وجود یک جمع میبینند و در صف بندی های اجتماعی نیز موقعیت ها مشخص می

شوند، و ... " (صفحات 158، 159، 160 و 161 کتاب)

برای اینکه معنی و مفهوم حقیقی این نمونه سازی واضح گردد در قدم اول لازم است در مورد "ملالی جویا" و مبنای سیاسی اقدام "متهوران" و روشنی انداخته شود.

تجاوز امپریالیست های امریکائی و متحدین شان بر افغانستان و اشغال این کشور بر پایه یک ائتلاف امپریالیستی و ارتجاعی بین المللی صورت گرفت. نیروهای ارتجاعی داخلی گوناگونی این تجاوز و اشغالگری را استقبال کرده و به پیشواز متجاوزین و اشغالگران امپریالیست شتافتند.

یکی از این دار و دسته ها، باند ارتجاعی رویونیستی بود - و هست - که "ملالی جویا" به آن تعلق دارد و تحت رهبری آن فعالیت می نماید. شامل بودن این باند در جمع تسلیم طلبان ملی به پیروی از قدرت ارتجاعی خارجی رویونیستی است که این باند به آن وابسته است. قدرت رویونیستی مذکور علیرغم اینکه در افغانستان قوت نظامی ندارد اما از لحاظ سیاسی از تجاوز و اشغالگری امپریالیست های امریکائی و متحدین شان حمایت می نماید. این قدرت ارتجاعی از رژیم دست نشانده پشتیبانی می نماید و در ساحات مختلف به آن یاری می رساند.

باند تسلیم طلبی که "ملالی جویا" به آن تعلق دارد، در چوکات حمایت از متجاوزین و اشغالگران امپریالیست، از رژیم دست نشانده حامد کرزی نیز حمایت می نماید. البته این حمایت قسمی است که

تمامی جناح های رژیم را در بر نمی گیرد، بلکه بطور خاص حامد کرزی و به عبارت دیگر جناح حامد کرزی که جناح مورد حمایت خاص امپریالیست های امریکائی است را شامل می گردد. تمامی تبلیغات و فعالیت های عملی این باند بر محور حمایت از جناح حامد کرزی، و مقدم بر آن حمایت از متجاوزین و اشغالگران امپریالیست امریکائی و متحدین شان، در مخالفت با جنگ سالاران جهادی پیش برده می شود.

اینچنین موضعگیری ای بطور خاص در لویه جرگه قانون اساسی نیز به روشنی مشهود بود. "ملالی جویا" و کسان دیگری مثل او بطور صریح و علنی از حامد کرزی حمایت می نمودند و مخالفت شان با جنگ سالاران جهادی در لویه جرگه را بر مبنای همین حمایت پیش می بردند. "ملالی جویا" در مخالفت علیه اشغالگران امپریالیست تهوری از خود نشان نداد. او مخالف رژیم دست نشانده در کلیت آن نبود. او مخالف لویه جرگه به عنوان یک نهاد سنتی فئودالی و مدافع مرتجعین نیز نبود. او حتی مخالف شرکت جنگ سالاران جهادی در لویه جرگه قانون اساسی نیز نبود. او صرفاً با قرار گرفتن رهبران جهادی در راس کمسیون های لویه جرگه مخالف بود و در همین مورد بود که به اصطلاح احساساتی شد و "تهور" از خود نشان داد و خواهان محاکمه آنها در محاکم بین المللی جنایات علیه حقوق بشر گردید.

این درخواست اخیر دو وجه داشت. وجه اول همراهی با جناح کرزی در مخالفت با جنگ سالاران جناح مخالف در لویه

بودن خود توهم آمیز نیز هست و این توهم را دامن می زند که متجاوزین و اشغالگران امریکائی و متحدین شان تصفیه جنگ سالاران جهادی از مراجع قدرت دولت دست نشانده را بطور کل در دستور کار شان دارند .

حرکت " ملالی جویا " در لویه جرگه قانون اساسی مورد حمایت وسیع قرار گرفت . اما این حمایت وسیع ، حمایت توده های رزمنده ضد اشغالگران و رژیم دست نشانده نبود ، بلکه درست بر عکس آن ، حمایت امپریالیست های متجاوز و اشغالگر ، حمایت بروکرات ها و تکنوکرات های جناح کرزی در رژیم دست نشانده ، حمایت منسوبین باند رهبری کننده " جویا " و هم رنگان شان ، حمایت اقشار میانی متوهمی که خواهان زدن جنگ سالاران توسط اشغالگران هستند و حمایت توده های متوهم در کشور های غربی بود . هر گروه مترقی و انقلابی ای که از ملالی جویا حمایت کرده باشد ، کار نادرستی انجام داده است .

" احساسات " نشان دادن او در لویه جرگه قانون اساسی برای آرایش این جرگه ضرور بود . البته بر مبنای این " احساسات " نوکران قدیمی و امتحان داده امپریالیست ها از راس کمسیون های لویه جرگه قانون اساسی کنار زده نشدند ، اما این " احساسات " در حد خود و به اندازه ارزشی که برای امپریالیست ها داشت ، مورد تقدیر و نوازش قرار گرفت . رادیو ها ، تلویزیون ها و مطبوعات امپریالیستی وسیعا این " احساسات " را تقدیر کردند و " زن قهرمان " با اعطای نشان و مدال از

جرگه بود ، جناحی که خواهان سیستم پارلمانی بودند و با سیستم ریاستی مورد حمایت کرزی مخالفت می کردند . مخالفت میان جناح کرزی و جناح مخالف مذکور به مفهوم مخالفت میان شوونیست های پشتون و مرتجعین غیر پشتون نیز بود و از این نظر ، " ملالی جویا " یکجا با جنایتکارانی مثل سیاف و همقماشان او ، از جناح شوونیست ها حمایت می کرد . وجه دوم چشم داشت از امپریالیست های امریکائی و متحدین شان بود که هم اکنون " محاکمات بین المللی جنایات علیه حقوق بشر " را به عنوان یک حربه بین المللی علیه یکتعداد از مخالفین شان در جهان در دست دارند . اینکه مردمان افغانستان نباید جنایت کاران جهادی ، و همچنان جنایت کاران طالبی و جنایتکاران خلقی و پرچمی ، را ببخشند و باید آنها را به محاکمه بکشانند ، یک حق مسلم شان است . اما " محاکمات بین المللی جنایات علیه حقوق بشری " جاری ربطی به این حق مسلم مردمان ستمدیده کشور ندارد . " ملالی جویا " از طریق تقاضا برای تدویر محاکمات بین المللی جنایات علیه حقوق بشر " در واقع از امپریالیست های متجاوز و اشغالگر امریکائی و متحدین شان میخواست که جنایتکاران جهادی افغانستانی را همانند جنایتکارانی چون رئیس جمهور سابق صربستان از قدرت بر اندازد و قدرت بیشتری به او و رفقاییش در رژیم دست نشانده عطا نماید . این خواست در واقع خواستی برای خوشخدمتی بیشتر و ادعای نوکری وفادارانه تر به بارگاه امپریالیست ها است ، خواستی که در عین تسلیم طلبانه

سوی امپریالیست ها مورد نوازش قرار گرفت.

بر عکس تصویر غلطی که کتاب ارانه می نماید، توده های وسیع از همان روز اول و بلافاصله پس از "تهور" نشان دادن "ملالی جویا"، او را به عنوان "آدم امریکا و کرزی" مشخص ساختند. ولی نمونه سازی مبارزاتی "کتاب" از "ملالی جویا" تا آنجا پیش می رود که حرکت او و حرکت های مشابه آنرا منشا و مولد صیفندی های اجتماعی و بیداری مبارزاتی توده ها قرار می دهد، به اندازه زحمات چندین ساله و قربانی های وسیع سازمان های سیاسی مردمی عامل محبوبیت توده ئی قلمداد می نماید، مثال برجسته حرکت خلاف جریان تلقی می کند و در نهایت "آب حیات" و عامل "حیات جاویدان" اعلام می نماید.

با انتخاب "ملالی جویا" به عنوان قهرمان و چهره مبارزاتی نمونه است که "کتاب" به مگاک پارلمانتاریزم می افتد و صریحا و بی هیچ شرم و آزر می بیان می دارد:

"... باید تشکل سرتاسری را بمثابة بدیل سومی در جامعه بنیاد نهاد و هم مردم را از سرگردانی، بی برنامگی و قحط شخصیت رهانید. آن بدیل بحیث یک نیروی منسجم با برنامه می تواند در تمام عرصه های ممکن با قدرت و توانمندی حضور بیابد. نمایندگان در پارلمان بروند و به حیث یک اپوزیسیون نیرومند، در تقابل آنچه نادرست و خلاف منافع مردم است موضعگیری روشن بکنند و طرح های سالم خود را بگوش مردم برسانند." (صفحه 213 کتاب)

و همچنان:

"... در مسائل دیگری مثل پارلمان و جرگه ها و غیره نیز میتوان نماینده فرستاد، اما با برنامه ی روشن و موضع انتقادی از همه نا بسامانی ها و افشای زد و بند ها و خورد و برد ها و سیاست های ضد مردمی حکام وقت." (صفحه 225 کتاب)

مغالطه نویسی در مورد جنگ خلق و م ل م ها

طبیعی است که "کتاب" با برگزیدن راه "آسان" پارلمانتاریزم در سیاست، از "ماهی های سرخ" خوشش نیاید و چنین ماهی هائی را یکسره "ماهی های مرده" بداند. گفته های کتاب درینمورد واقعا جالب و افشا کننده مواضع سیاسی حقیقی نویسنده یا نویسندگان کتاب است:

"بخش دیگری هم با زدن اشاره ی چپ فقط نق نق میکنند و بر خوب و بد خط بطلان میکشند، آنچه در این قماش دیده نمی شود عمل سازنده و موثر است. عده ی ازین نیروها که در متن جنگ آزادیبخش ضد شوروی سیاسی شده اند و از نهاد های مختلف تفنگی بدست آورده بودند، تجربه ی مبارزاتی شان در همان جنگ و تفنگ بدوشی خلاصه می شود. یا به یک خاطره ی پیروزمند نبرد مسلحانه شان دل بسته اند و آنرا اصولی ترین شیوه و تفکر در مبارزه میشناسند، یا اینکه الگوها و ایده آل های رزمنده ی از نهاد های انقلابی در دوران مبارزه مسلحانه شان را برگزیدند و از آنها پیامبران نا مرسل ساخته اند. هر شیوه و

روش دیگر مبارزاتی را به همان محکم می‌زنند و چون با آن همنوائی نداشت مهر بطلان را بر آن می‌کوبند. این " چپ‌روان بیمار کودک " هرگز بخود زحمت نمی‌دهند که شرایط و اوضاع مختلف را به مطالعه بگیرند و متناسب با شرایط شیوه‌ها و تاکتیک‌های مبارزاتی و تشکیلاتی خود را سازماندهی کنند. لذا در لاک خود می‌پوسند و هجوگویان بیماری از آب در می‌آیند که فقط کنج عزلت و یکی دو همنشین همانند ارضای شان می‌کند. " (صفحات 162 و 163 کتاب)

" در مورد اینکه آیا چپی‌ها با چنین تحلیل و تشخیصی هم اکنون شعار جنگ آزادیبخش را مطرح می‌کنند؟ چپی‌ها می‌گویند که جنگ عالی‌ترین شکل مبارزه‌ی سیاسی و آخرین راه حل جبری مسائل است. زمانی نیروی انقلابی شعار جنگ را بلند می‌کند که مطمئن شود اولاً راه دیگری نیست و دوماً اکثریت مردم آنرا می‌پذیرند و از آن حمایت می‌کنند. هم اکنون که جنگ همه را خسته کرده و ویرانی‌های زیادی را امپریالیست‌ها و فوندامنتالیست‌ها در جنگ‌های ویرانگر شان بر کشور ما تحمیل کرده‌اند، طرح شعار جنگ مسلحانه بمثابه یک تاکتیک روز، طرح بسیار احمقانه‌ای است که دشمنان چپ آنرا به چپ نسبت می‌دهند. از نظر چپ جنگ توده‌ای به عنوان یک استراتژی نظامی مطرح است آنهم اگر ایجاب کند و نه اینکه هم اکنون آنرا بکار گیرد. " (صفحه 222 کتاب)

" گفته می‌شود که عده‌ای از چپی‌ها با هرگونه کار دموکراتیک مخالفت می‌کنند

و آنرا همسوئی با ارتجاع و امپریالیزم می‌خوانند. ولی عده‌ی دیگر چپی‌ها برخورد فوق‌را برخوردی خشک و مجرد میدانند و استدلال می‌کنند که گروه فوق در متن جنگ مسلحانه سیاسی شده‌اند و تجربه‌ی شان فقط در مخفی بودن و جنگ مسلحانه علیه دشمن خلاصه می‌شود لذا چیزی غیر از آنرا نمی‌پذیرند. در حالیکه هرگز مقدور نیست یک گروه مبارز از آغاز پیدایش تا رسیدن به حاکمیت فقط جنگ مسلحانه بکند.

تاریخ مبارزات جهان مالا مال و سرشار است از اشکال مبارزات اتحادیوی کارگری، دهقانی، دانشجویی، صنفی و هکذا فرکسیون‌های مبارز پارلمانی و بسیاری از انقلابیون جهان در موسسات و نهاد‌های خصوصی و یا دولتی کار می‌کردند، کارگر بودند، محصل بودند، مامور پائین رتبه بودند، اساتید دانشگاه‌ها، معلمین مکاتب بودند، وکیل و قاضی و روسای ادارات بودند و هستند. این چه تفکری است که یا جنگ مسلحانه و یا هیچ، یا مبارزه حرفه‌ای و یا هیچ؟ این تفکر انحرافی است و نمی‌تواند با منافع مردم سازگار باشد و از واقعیت زندگی به دور است. " (صفحات 226 و 227 کتاب)

به نظر نمی‌رسد که مغالطه‌کاری‌های " کتاب " در مطالب نقل شده فوق ناشی از بی‌اطلاعی و کمبود معلومات باشد. نویسنده یا نویسندگان کتاب بطور عمدی و قصدی در بیان و توضیح مطالب مغالطه‌کاری می‌کنند تا گویا پایه‌های استدلال‌ات شان را محکم‌تر نمایند.

1-- استراتژی مبارزه مسلحانه و جنگ توده‌ئی طولانی و شعار " قدرت سیاسی

از لوله تفنگ بیرون می آید " طرح و شعاری نیستند که از زمان جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم شوروی بوجود آمده باشند. این طرح و شعار به همراه سایر طرح ها و شعار های پایه ئی جنبش کمونیستی (مائوئیستی) و جنبش دموکراتیک نوین (جریان شعله جاوید) افغانستان، منجمله تحریم پارلمانتاریزم، از همان روز اول پیدایش این جنبش ها در دهه چهل شمسی و بمثابة اصول پایه ئی آنها مطرح گردیده اند. این مسئله آنچنان روشن و واضح است که هر فرد افغانستانی ای که اطلاعات اندکی نیز از مسایل سیاسی افغانستان داشته باشد می داند که مائوئیست ها و شعله ئی ها از همان روز های اول فعالیت های مبارزاتی شان پارلمانتاریزم و استراتژی مبارزه مسالمت آمیز را رد می کردند و طرفدار " جنگ توده ئی طولانی " بودند و شعار " قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید " ورد زبان شان بود. به همین جهت اولین کسانی که طرفداران " جنگ توده ئی طولانی " و تحریم کنندگان پارلمانتاریزم در افغانستان را مبتلا به " بیماری کودکانه چپروی " خواندند، نویسنده یا نویسندگان کتاب مورد بحث نیستند، بلکه رویونیست های خلقی و پرچمی در دهه چهل بودند.

بنا بر این مسئله این نیست که طرفداران فعلی مبارزه مسلحانه و جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده، بطور مشخص اعضا و هواداران حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، بخاطری که طبق ادعای نویسندگان کتاب

، تجارب سیاسی شان صرفا به دوران جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم شوروی خلاصه می شود، طرفدار مقاومت مسلحانه و جنگ علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده هستند. مسئله این است که نویسنده یا نویسندگان " کتاب " با استراتژی جنگ خلق (جنگ توده ئی طولانی) و تحریم پارلمانتاریزم که دو پایه از پایه های ایدئولوژیک - سیاسی بنیادی جنبش کمونیستی (مائوئیستی) و جنبش دموکراتیک نوین (جریان شعله جاوید) در افغانستان را تشکیل می دهد، بیگانه شده اند و به زبان رویونیست های خلقی و پرچمی حرف می زنند. سوء استفاده از کتاب " بیماری کودکانه چپروی در کمونیزم "، اثر لنین، توسط رویونیست ها و اپورتونیست ها از سابقه طولانی در جنبش کمونیستی بین المللی برخوردار است. نویسندگان " کتاب " تازه به این " هوشیاری سیاسی " دست یافته اند. مبارک شان باشد! ولی لازم نیست مغالطه کاری کنند و صرفا طرفداران فعلی جنگ خلق در افغانستان را " کودکان بیمار چپرو " بخوانند، بلکه همانطوری که بینش شان در اساس حکم می کند، باید کل جنبش مائوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان را از همان روز اول پیدایش آنها مشمول این " لطف " و " مهربانی " بسازند!! اما چنین نمی کنند، زیرا که بیگانگی شان با طرح ها و شعار های بنیادی جنبش ما افشا و رسوا می شود و این به نفع شان نیست. بنابراین کسانی را بنام سیاسی شده های دوران جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم شوروی اختراع می کنند و آنها

را "کودکان بیمار چپرو" میخوانند! 2- پذیرش استراتژی جنگ خلق (جنگ توده‌نی طولانی) به معنی نفی اشکال غیر جنگی مبارزه بطور مطلق نیست، بلکه به معنی این است که جنگ خلق محور کل مبارزات است و تمامی اشکال دیگر مبارزاتی باید در خدمت آن باشد. به این معنی که تا زمانیکه این جنگ برپا نگردیده اشکال غیر جنگی مبارزات در خدمت تدارک برای برپائی آن و پس از آنکه برپا گردید، در خدمت پیشبرد آن قرار داشته باشد. به نظر نمی‌رسد که نویسندگان کتاب "، برنامه و اساسنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان" را ندیده و خوانده باشند. این اسناد ماه‌ها قبل از انتشار کتاب "، در ویب‌سایت حزب و همچنان بصورت چاپی انتشار یافته و قبل از آن نیز مسوده‌های این اسناد منتشر گردیده‌اند.

در صفحه (95) برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در مورد "مقاومت ملی مردمی و انقلابی" به صراحت بیان گردیده است:

"مقاومت ملی مردمی و انقلابی باید یک مبارزه همه‌جانبه و دارای اشکال گوناگون باشد. از آنجائیکه کشور تحت اشغال نیروهای نظامی امپریالیست‌های امریکائی و متحدین شان قرار دارد، شکل مسلحانه این مقاومت عمده است و سایر اشکال این مبارزه تابع آن است. به عبارت دیگر جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، شکل عمده این مقاومت است و اشکال مبارزاتی غیر جنگی، علیرغم اینکه غیر قابل انصراف‌اند، نقش تابع فرعی دارند."

به تاسی از همین حکم برنامه است که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با قرار داشتن در مرحله تدارک برای برپائی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، به مثابه شکل مشخص کنونی جنگ خلق در افغانستان، تمامی اشکال مبارزاتی (نظامی و غیر نظامی) را با قرار دادن در خدمت اجرا و پیشبرد وظیفه عمده به پیش می‌برد. به عبارت دیگر حکم برنامه‌ی مذکور صرفاً یک موضعگیری تئوریک نیست بلکه نمود های روشن و مشخص عملی مبارزاتی دارد. منسوبین حزب و همچنان مشمولین پروسه وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان در طول چند سالی که این پروسه دوام کرد، نمونه‌های عملی روشنی از مبارزات سیاسی ملی - دموکراتیک داشته و دارند. به نظر نمی‌رسد که نویسندگان کتاب " از این فعالیت‌های مبارزاتی بی‌اطلاع و بیخبر باشند. آنها در اینمورد بصورت عمدی مغالطه‌کاری میکنند تا طرفداران جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، و بصورت مشخص حزب کمونیست (مائوئیست)، را نظامیگراهای غیر سیاسی و انمود ساخته و تسلیم‌طلبی‌های شان را رنگ و لعاب سیاسی بدهند.

3- " آنچه در این قماش دیده نمی‌شود عمل‌سازنده و موثر است "

این تعریفی است که نویسندگان کتاب بقول خود شان از مبتلایان به " بیماری کودکانه چپروی " به عمل می‌آورند تا خود شان را پراتیسن‌های اهل عمل مبارزاتی و " چپروان " را تتد گویان حراف و بی‌عمل و انمود سازند.

و تصویب برنامه و اساسنامه حزبی واحد در این کنگره ، وحدت ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی میان مشمولین " پروسه وحدت ... " را تأمین نمایند . اینک مدت بیشتر از یکسال است که حزب برای تحکیم وحدت بدست آمده و گسترش صفوف خود مبارزه می نماید .

حزب به مبارزاتش در هر دو سطح کمونیستی و ملی - دموکراتیک با اصولیت و شجاعت ادامه می دهد و درفش مبارزه علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده را در مسیر تدارک برای برپائی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی بلند نگه داشته و از طریق نشرات ، تبلیغات شفاهی ، فعالیت های توده ای و ملی - دموکراتیک در اشکال گوناگون و در داخل و خارج کشور ، این مبارزه را پیش برده است . ما بصورت مشخص علیه تمامی مراحل شکلدهی رژیم دست نشانده توسط امپریالیست های اشغالگر موضعگیری نموده ایم . ما نه تنها جلسه بن را به مثابه گردهمایی خائنین ملی و لویه جرگه اضطراری را بمثابة حرکتی از سوی امپریالیست های اشغالگر برای شکلدهی بیشتر رژیم دست نشانده افشا نمودیم ، بلکه لویه جرگه قانون اساسی و انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست نشانده را رسماً تحریم نمودیم و در حد توان برای تحقق عملی این تحریم از لحاظ تبلیغاتی و عملی تلاش کردیم . اینک حزب ما در مورد انتخابات پارلمانی رژیم دست نشانده نیز اعلام تحریم کرده و برای برآوردن انداختن بک حرکت سیاسی متحدانه درین راستا تمامی نیروها و شخصیت های انقلابی ، ملی و دموکرات را به یک

جریان عمل مبارزاتی و بطور مشخص جریان عمل مبارزاتی بعد از تجاوز امپریالیست های امریکائی و متحدین شان بر افغانستان ، اشغال این کشور و شکلدهی رژیم دست نشانده توسط اشغالگران ، یک " محک تجربی " واضح و روشن است . این " محک " بخوبی نشان می دهد که چه کسانی در شرایط اشغال امپریالیستی کشور و حاکمیت رژیم دست نشانده و پوشالی عمل سازنده و موثر در جهت تأمین استقلال کشور و تأمین حاکمیت ملی مردمان کشور و در جهت برآورده شدن منافع اساسی توده ها در مسیر انقلاب انجام می دهند و چه کسانی راه بی آبرویی و تسلیم طلبی در قبال امپریالیست های اشغالگر و رژیم دست نشانده را در پیش گرفته و هر قدر در این مسیر بی حیثیت تر و رسوا تر می شوند ، باز هم تلاش به عمل آورند که سازش کاری ها و تسلیم طلبی های شان را توجیه نمایند .

مارکسیست - لنینیست - مائونیست ها بلافاصله پس از حادثه یازدهم سپتامبر 2001 در امریکا و روشن شدن قصد امپریالیست های امریکائی برای لشکرکشی و تجاوز به افغانستان ، ضرورت عاجل تأمین وحدت میان شان را بر مبنای خط درست و اصولی م ل م در یک حزب کمونیست واحد درک کردند و " پروسه وحدت جنبش کمونیستی م ل م افغانستان " را برآوردند . آنها در جریان پیشرفت تقریباً دو و نیم ساله این پروسه توانستند به برنامه و اساسنامه حزبی واحد دست یافته و با تدویر " کنگره وحدت جنبش کمونیستی م ل م افغانستان "

افراد و دسته های متذکره از کانال های گوناگون و به صورت و اشکال مختلف در همنائی و هماهنگی با تجاوز و اشغال و رژیم دست نشانده قرار گرفته و علنا به دفاع نظری و عملی از این سازشکاری و تسلیم طلبی شان پرداختند. نزد ظاهر خانی ها شتافتند، جلسه بن را تأیید کردند، با لویه جرگه اضطراری و لویه جرگه قانون اساسی همنائی کردند، به ساز انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست نشانده رقصیدند و برای شرکت در نهاد های مربوط به رژیم دست نشانده " مساعی جمیله " به خرج داده و در تحکیم و تقویت این نهاد ها عملا سهم گرفتند. کسانی که امروز کتاب " افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی ... " می نویسند، اگر نگوئیم مدت ها در همراهی و همگامی کامل با این سازشکاری ها و تسلیم طلبی ها باقی ماندند، لا اقل می توانیم بگوئیم که نظاره گر بی احساس و تأیید گر عملی حرکت های مذکور گردیدند. حالا پس از آنکه آب از سر شان گذشته و از یکجانب چیز چندانی از " تخت پر خون " امپریالیزم و ارتجاع بدست شان نیفتاده و از جانب دیگر دارو دسته ای هم برای شان باقی نمانده است، کتاب می نویسند و علیه تجاوز امریکا به افغانستان کتاب می نویسند و برین مبنا پیشنهاد تشکیل کمیسیون مشترک برای تأمین وحدت جنبش چپ را بمیان می کشند. ولی این پیشنهاد را مبتنی بر نمونه سازی مبارزاتی " ملالی جویا " می سازند و با مغالطه کاری آشکار علیه مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها و بطور مشخص حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

اتحاد عمل مبارزاتی فرا خوانده است. اینها تماما از نظر نویسندگان " کتاب " نشاندهنده عدم موجودیت سازندگی و کار موثر در نزد مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها است. اما ببینیم " سازندگی " و " موثریت کاری " نویسندگان " کتاب " و رفقای شان از چه قرار بوده است؟ افراد و دسته های زیادی از رفقای نویسندگان " کتاب " در داخل و خارج کشور، از همان روز اول تجاوز امپریالیست های امریکائی و متحدین شان بر افغانستان و شکلهی رژیم دست نشانده توسط آنان، به اشکال و صورت گوناگون با این پروسه همناو و هماهنگ گردیده و بطور صریح و آشکار در مسیر سازشکاری و تسلیم طلبی قرار گرفتند. این راه تسلیم طلبانه و سازشکارانه سال ها قبل که گویا هنوز سازمان مربوطه و " جبهه " مرتبط به آن رمقی داشت، توسط رهبری تسلیم طلب و البته تحت نام موضعگیری " جبهه " فرمولبندی شد و در یک سند تسلیم طلبانه بطور آشکار و صریح از ضرورت حضور قوای صلح ملل متحد و ضرورت تأمین دموکراسی در افغانستان از این طریق دفاع به عمل آمد. مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها در همان زمان بیان داشتند که این مشی تسلیم طلبانه نه تنها در ضدیت با م ل م قرار دارد، بلکه با خط برناموی سازمان مربوطه نیز متناقض است. آنها در همان زمان انتشار سند حاوی این مشی تسلیم طلبانه را نه تنها ادامه تسلیم طلبی های قبلی در سازمان مذکور بلکه نشانه ای از انحلال رسمی ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی آن اعلام کردند.

برای تشکیل " فراکسیون پارلمانی چپ " در درون پارلمان آینده رژیم دست نشانده فراخوان می دهند . این فراخوان در واقع فراخوان وحدت میان رویزیونیست های تسلیم طلب باند رهبری کننده ملالی جویا و امثال شان ، افراد و دسته های منتشرت و پراکنده سازمان قبلی نویسندگان کتاب و سایر افراد و دسته های همقماش شان است . از هم اکنون واضح و روشن است که این فراخوان بی نتیجه و ناکام است و به هیچ جایی نمی تواند برسد . بر مبنای این فراخوان نه وحدتی بوجود می آید و نه هم فراکسیون پارلمانی " رزمنده " ای . اگر هم چیزی بوجود بیاید یک جمع تسلیم طلب و سازشکار بزرگ تری خواهد بود که به امید دریافت پاره استخوان های بیشتری از خوان یغمای امپریالیزم و ارتجاع ، برای تحکیم و تقویت رژیم دست نشانده و آرایش به اصطلاح دموکراتیک تجاوز و اشغالگری امپریالیستی باز هم دعای خیر خواهد کرد .

این است مفهوم " سازندگی " و " موثریت کاری " نویسندگان " کتاب " که مبارک خودشان باد !

4 - " این چپروان بیمار کودک هرگز بخود زحمت نمی دهند که شرایط و اوضاع مختلف را به مطالعه بگیرند و متناسب با شرایط ، شیوه ها و تاکتیک های مبارزاتی و تشکیلاتی خود را سازماندهی کنند . لذا در لاک خود می پوسند و هجوگویان بیماری از آب در می آیند که فقط کنج عزلت و یکی دو همنشین همانند ارضای شان می کند . "

در مورد شرایط و اوضاع کنونی و اینکه مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها و

بطور مشخص حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان آنرا چگونه می بیند و نویسندگان " کتاب " چگونه ، جداگانه مکتب خواهیم کرد . در اینجا می بینیم که این " سیاستمداران پخته و هوشیار " چگونه بر مبنای تحلیلی که از شرایط و اوضاع جاری دارند ، در لاک خود نمی پوسند و بالندگی و پیشروی دارند ؟ چگونه هجوگویان بیمار نیستند و " مثبت نگران سالم " اند و چگونه عزلت نشین و دلخوش به یکی دو همنشین همانند نیستند بلکه در سطح وسیع و میدان فراخ فعالیت دارند ؟ از جانب دیگر می بینیم که مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها در چه حالت و وضعیتی قرار دارند ؟

کتاب " افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی ... " به مسئولیت فردی " آئیژ " منتشر شده است . قبلا نیز یکی دو بار موضعگیری هائی به مسئولیت فردی دیگری بنام " موسوی " انتشار یافته بود . خصوصیت دیگر این موضعگیری ها این است که از خارجه یعنی از اروپا و کانادا به عمل آمده اند .

چرا موضعگیری ها بنام افراد صورت می گیرد ؟ زیرا که اولاً دیگر سازمانی وجود ندارد تا مسئولیت این موضعگیری ها را بگیرد . ثانیاً کسانی که این موضعگیری ها را تنظیم میکنند و انتشار می دهند نمی خواهند یا نمی توانند که حتی یک هسته کوچک چند نفره نیز به دور این موضعگیری ها گرد آورند . از جانب دیگر همین موضعگیری های فردی هم از اروپا و کانادا صورت می گیرد ، زیرا که در داخل افغانستان و یا حتی در پاکستان و ایران یک فرد از بقایای

سازمان مربوطه نیز باقی نمانده است که با این موضعگیری ها موافقت یا لا اقل همخوانی داشته باشد. در واقع تمامی آنها "مسیر مبارزاتی شجاعانه" ملالی جويا را در پیش گرفته اند، حزب و شاید هم احزاب راجستر شده و رسمی دارند، خواب وکالت و وزارت را در سر می پروراند و هم اکنون نیز کسانی از آنها به موقعیت های خوبی در رژیم دست نشانده رسیده اند. این پوسیدگی عیان و روشن است و بر علاوه گسترده است. با ارائه موضعگیری های فردی از خارجه و ظاهر سازی های ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی، آنها پس از تاخیر چند ساله، نمی توان این پوسیدگی را پنهان کرد، بخصوص که تلاشی برای پنهان کردن آن نیز صورت نگیرد و حتی به ان مباحثات به عمل آید. البته هر پوسیدگی ای خیل مگسان را بسوی خود جلب می نماید. ولی اگر کسی و یا کسانی بدون هیچگونه خجالتی خیل مگسان را لشکر جرار رزم آور بداند، فقط می تواند پوسیدگی فکری خود را به نمایش بگذارد.

در لاک خود فرو رفتن و پوسیدن یک جنبه بین المللی نیز دارد. نویسندگان "کتاب" و سائر همقماشان آنها، با انترناسیونالیزم پرولتری بصورت عام و تام بیگانه اند. آنها پس از سال ها تجربه و امتحان نظری و عملی منفی، هنوز هم به بینش و سیاست "انزوا طلبی ملی" تحت عنوان: "مشی مستقل ملی" چسبیده اند و حاضر نیستند از آن بگذرند. اما در شرایط و اوضاع کنونی جهانی و کشوری، اینچنین بینش و سیاستی اصلا زمینه تطبیقی و پراتیکی ندارد و هر نیرو

و حرکت سیاسی جبرا باید متحدین بین المللی خود را داشته باشد. ازینجا است که انزوا طلبان ملی مدعی مشی مستقل ملی نیز عملا نمی توانند فارغ و بی نیاز از این روابط باقی بمانند. ولی چون به انترناسیونالیزم پرولتری و ارتباط با جنبش بین المللی کمونیستی و جنبش های آزادیبخش خلق ها بی باور اند، راه در یوزگی به بارگاه خاقان های نوین چین را در پیش می گیرند و یا به بقایای پوسیده "انترناسیونال دو" می چسبند و در مجمع امپریالیستی و ارتجاعی "سوسیالیست های جهان" بصورت ناظر راه می یابند. تازه تمام این "افتخارات" را هم در تلاش برای گریز از تسلیم طلبی های ملی در قبال سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم دست نشانده شان بدست می آورند. اما این "افتخارات" حتی در همان زمان حیات "رهبر" نیز دوام نیاورد، زیرا که هم "خاقان های نوین" و هم "مجمع جهانی سوسیالیست ها" رفقا و دوستان اصلی شان را داشتند و این "مهمانان" تازه وارد را پس زدند. اما به نظر می رسد که بقایای رهبری، پس از "رهبر" نیز از مسیر تعیین شده توسط وی دست بردار نیستند و همچنان به "تلاش های مذبحخانه" شان در این مسیر ادامه می دهند. به همین جهت است که کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی" حاکمیت ارتجاعی کنونی چین را با ایما و اشاره، انقلابی و مردمی می داند و از کارنامه مزدوران شان در افغانستان الگو برداری می کند. اما همین ها پیوند انترناسیونالیستی حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست های

افغانستان با حزب انقلابی پرولتری در امریکا (حزب کمونیست انقلابی امریکا) در چوکات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را " بردگی فکری از باب اوکیان " قلمداد می کنند تا گویا نشان دهند که در ضدیت علیه امریکا " استوار " اند و مشی شان " مشی مستقل ملی " است !!

از جانب دیگر مارکسیست - لنینیست - مائونیست ها پروسه وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) را داشته اند و حالا حزب کمونیست واحد (حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان) را دارند و موضعگیری ها و فعالیت های روشن کمونیستی و ملی - دموکراتیک ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی شان را . آنها بازی های انتخاباتی امپریالیستی و ارتجاعی را قاطعانه رد و تحریم کرده و میکنند ، حزب راجستر شده نزد اشغالگران و رژیم دست نشانده ندارند و طبعاً از " شجاعت سیاسی " ملالی جویا و " فعالیت های وسیع " او و امثالش نیز برخوردار نیستند .

آنها به انترناسیونالیزم پرولتری وفادار اند و به امر وحدت میان مبارزات پرولتری سوسیالیستی در کشور های امپریالیستی و مبارزات آزادیبخش در کشور های تحت سلطه امپریالیزم قاطعانه تعهد دارند . آنها مبارزات شان در افغانستان را به عنوان بخش تفکیک ناپذیری از انقلاب جهانی پرولتری پیش می برند . حزب آنها به عضویت در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی افتخار می کند و سربلند است که یکجا با سایر اعضای این جنبش در مبارزات بخاطر تشکیل انترناسیونال نوین کمونیستی سهم

و دخیل است . حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان به پیوند استوار میان مقاومت ملی مردمی و انقلابی و تلاش های تدارکی کنونی برای برپائی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امریکائی و متحدین شان و رژیم دست نشانده و مبارزات خلق امریکا (پرولتاریا و متحدین آن) عمیقاً باورمند است و شگوفائی این مبارزات در امریکا را یکی از شروط لازمی پیروزی علیه اشغالگران در افغانستان می داند . با توجه به تمامی این مطالب ، پیوند استوار با حزب کمونیست انقلابی امریکا در نزد حزب ما از پایه ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی نیرومندی برخوردار است و ما به آن مباحثات می نمایم .

ما لاکه برای خود در سطح وجود فردی و یکی دو همنشین همانند چه که حتی در سطح افغانستان نیز نداریم . باور ها ، امید ها و شادی های ما و همچنان غم های ما جهانی و افغانستانی و افغانستانی و جهانی اند . وقتی رفقای ما در نیپال ، در هند ، در ترکیه ، در پیرو ، در امریکا ، در ایران و در جاهای دیگر پیش می روند ، همانگونه نیرو می گیریم که پیشروی رفقای مان را در افغانستان شاهد باشیم . وقتی به آنها ضربه ای وارد می آید ، همانگونه غمین و اندوهگین می شویم که در افغانستان ضربه خورده باشیم .

وقتی رفقای ما در ترکیه به خاک می افتند و ما اشک غم می ریزیم و تعهد می بندیم که این غم را به نیروی انتقام بدل کنیم ، دیگر لاکه باقی نمی ماند ، نه تنها برای پوسیدن ، بلکه حتی برای دفاع غیر فعال از خود نیز . وقتی از زبان یک رفیق غیر

نیپالی می شنویم که فعالیت های حکومت انقلابی در نیپال را به عنوان "فعالیت های حکومت ما" بیان می کند، از شادی در خود نمی گنجیم و فراتر از خود فردی و حتی حزبی و حتی افغانستانی مان قرار می گیریم. ما نمی توانیم یعنی توان آنرا نداریم که در لاک خود فرو رویم چه رسد به آنکه در درون آن بیوسیم. صلاهی نبردی که امروز در نیپال، هند، ترکیه، پیرو و جاهای دیگر بلند است، باید دیر یا زود در افغانستان نیز طنین انداز شود و نمی تواند که چنین نشود.

5-- به جملات ذیل از متن "کتاب" یکبار دیگر توجه کنیم:

"جنگ عالی ترین شکل مبارزه سیاسی و آخرین راه حل جبری مسائل است. زمانی نیروی انقلابی شعار جنگ را بلند می کند که مطمئن شود اولاً راه دیگری نیست و دوماً اکثریت مردم آنرا می پذیرند و از آن حمایت می کنند."

"جنگ مسلحانه بمثابة یک تاکتیک روز، طرح بسیار احمقانه ای است که دشمنان چپ آنرا به چپ نسبت می دهند." و دلیل آورده می شود که: "جنگ همه را خسته کرده و ویرانی های زیادی را امپریالیست ها و فوندامنتالیست ها در جنگهای ویرانگرشان برکشورما تحمیل کرده اند."

"جنگ توده ای به عنوان یک استراتژی نظامی مطرح است آنهم اگر ایجاب کند و نه اینکه هم اکنون آنرا بکار گیرد."

این گفته ها را با بیانات مائوتسه دون در مورد جنگ مقایسه می کنیم:

"وظیفه مرکزی و عالی ترین شکل انقلاب تصرف قدرت به وسیله نیروهای مسلح، یعنی حل مسئله از طریق جنگ

است. این اصل انقلابی مارکسیستی - لنینیستی در همه جا، چه در چین و چه در کشور های دیگر، صادق است."

مسائل جنگ و استراتژی، (صفحه 325 جلد دوم انتخابات مائوتسه دون به زبان فارسی)

چرا مائوتسه دون جنگ انقلابی را وظیفه مبارزاتی مرکزی و یک اصل جهانشمول میدانند؟ به توضیحات خود وی در اینمورد توجه کنیم:

"طبق تئوری مارکسیستی در باره دولت ارتش در ترکیب قدرت دولت جزء عمده است. کسی که بخواهد قدرت دولت را بدست آورد و آنرا نگه دارد، باید ارتشی مقتدر داشته باشد. بعضی ها ما را به عنوان هواداران تئوری "قدرت مطلق جنگ" بیاد تمسخر می گیرند. بلی، راست است، ما طرفدار تئوری قدرت مطلق جنگ انقلابی هستیم. این نه اینکه بد نیست، بلکه بسیار خوب است، این مارکسیستی است... تجربه مبارزه انقلابی در عصر امپریالیزم بما می آموزد که طبقه کارگر و توده های زحمتکش فقط به زور تفنگ است که می توانند بر طبقات بورژوازی و ملاکین پیروز گردند. در این مفهوم می توان گفت که تغییر جهان ممکن نیست مگر به وسیله تفنگ."

"ما هوادار بر انداختن جنگیم، ما جنگ نمی خواهیم، ولی جنگ را فقط به وسیله جنگ می توان بر انداخت. برای اینکه دیگر تفنگی در میان نباشد، حتماً باید تفنگ بدست گرفت." (مسائل جنگ و استراتژی - جلد دوم انتخابات)

"برای بر انداختن جنگ فقط یک راه موجود است: به وسیله جنگ با جنگ

مقابله کردن، به وسیله جنگ انقلابی با جنگ ضد انقلابی مقابله کردن، به وسیله جنگ انقلابی ملی با جنگ ضد انقلابی ملی مقابله کردن، به وسیله جنگ طبقاتی انقلابی با جنگ طبقاتی ضد انقلابی مقابله کردن... (مسائل استراتژی در جنگ انقلابی چین)

"انقلابات و جنگ های انقلابی در جوامع طبقاتی اجتناب ناپذیر اند. بدون وجود آنها نه میتوان جهشی در تکامل جامعه انجام داد و نه میتوان طبقات ارتجاعی حاکم را سرنگون ساخت و در نتیجه کسب قدرت سیاسی از طرف خلق نیز غیر ممکن می گردد."

"هر کمونیست باید این حقیقت را بخوبی درک کند که: "قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرن می آید". (در باره تضاد - جلد اول منتخبات)

این گفته های مائوتسه دون در واقع تفسیر آخرین جمله مانیفیست کمونیست است که با صراحت بیان می نماید:

"کمونیست ها عار دارند که مقاصد و نظریات شان را پنهان دارند. آنها آشکارا اعلام می نمایند که فقط از طریق توسل به قهر، از طریق سرنگونی جبری نظام اجتماعی موجود، نیل به هدف های شان میسر است."

به روشنی معلوم است که برای نویسندگان "کتاب" نه توسل به قهر و سرنگونی جبری نظام اجتماعی موجود، یگانه راه نیل به هدف ها است، نه جنگ انقلابی وظیفه مرکزی و نه هم یک اصل جهانشمول مبارزاتی. دلیل آن واضح است: برای نویسندگان "کتاب" سرنگونی نظام اجتماعی موجود و در یک

کلام انقلاب اصلا مطرح نیست. آنها کاملا راه ریفورمیزم و دمسازی با نظام اجتماعی موجود را در پیش گرفته اند. گرچه در یک جای "کتاب" از دموکراسی نوین در چین در برابر دموکراسی تیپ کهن در هند به نحوی دفاع به عمل آمده است، اما "کتاب" انقلاب دموکراتیک نوین در افغانستان و انقلاب در سایر کشور های تحت سلطه و همچنان انقلاب در کشور های امپریالیستی را اساسا مد نظر قرار نمی دهد. برنامه "مبارزاتی" کتاب در شرایط مشخص کنونی افغانستان، که کشور تحت اشغال قوت های نظامی اشغالگر امپریالیست های امریکائی و متحدین شان قرار دارد، حتی مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده نیست، چه رسد به اینکه این برنامه شکل عمده این مقاومت (جنگ مقاومت) را مشخص نماید و آنرا شکل مشخص کنونی جنگ خلق در افغانستان بداند.

تحلیل غلط و تسلیم طلبانه از شرایط کنونی کشور

همانطوریکه دیدیم کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی..."، طرح شعار جنگ مسلحانه بمثابه یک تاکتیک روز را نه تنها نادرست می داند، بلکه طرح بسیار احمقانه ای محسوب می کند که دشمنان چپ آنرا به چپ نسبت می دهند. ازینقرار "کتاب" یک عضو لویه جرگه قانون اساسی رژیم دست نشانده را قهرمان مبارزاتی چپ به شمار می آورد و حزب کمونیست (مائونیست) را دشمن

چپ و آنهم دشمن بسیار احمق!!
قبلاً گفتیم که این ارزیابی مبتنی بر نفی جنگ انقلابی بمثابه وظیفه مرکزی و اصل جهانشمول است، اما ظاهراً کتاب آنرا به تحلیل مشخص از شرایط کنونی افغانستان و بطور خاص به دو موضوع ذیل متکی میسازد:

1- همه از جنگ خسته شده اند.
2- بر خلاف زمان تجاوز شوروی به افغانستان، که سرکوبگری مطلق بود، فعلاً دموکراسی و آزادی بیان و آزادی احزاب تا حدی وجود دارد که بتوان فعالیت های مبارزاتی غیر جنگی را آزادانه پیش برد.

فرض کنیم اوضاع و شرایط کنونی افغانستان واقعاً همانگونه است که "کتاب" می گوید. اما نیروئی که از لحاظ خط ایدئولوژیک - سیاسی باور مند به سرنگونی نظام حاکم و انقلاب باشد و تحقق آنرا فقط از راه توسل به قهر و جبر ممکن و میسر بداند، از چنین شرایطی به نفی کامل مبارزه مسلحانه و جنگ انقلابی نمی رسد، بلکه صرفاً راه تدارک برای برپائی و پیشبرد آنرا طولانی میدانند. در چنین شرایطی نیروی انقلابی با حوصله مندی راه دراز مدت تبلیغ و ترویج و سازماندهی برای جنگ انقلابی در میان پیشروان و توده های انقلابی را در پیش می گیرد تا در موقعیت مساعد برای برپائی جنگ انقلابی، برای پاسخدهی مناسب به الزامات مبارزاتی، آمادگی های لازم موجود باشد. در غیر آن اوضاع و شرایط مساعد فرا خواهد رسید اما پیشروان و توده ها برای پاسخدهی به شرایط آمادگی نخواهند داشت

. آنها ناگزیر خواهند بود برای دستیابی به آمادگی های مبارزاتی لازمه از صفر شروع کنند و در نتیجه قویا احتمال دارد که شرایط مساعد را از دست بدهند.

اما نویسندگان "کتاب" با چنین تحلیلی از شرایط به این نتیجه می رسند که باید موضوع جنگ انقلابی را فعلاً بصورت مطلقاً کنار گذاشت و حتی شعار انرا هم مطرح نکرد. حتی بالاتر از این، طرح شعار جنگ انقلابی را در شرایط کنونی، طرح بسیار احمقانه و طرح دشمنان چپ معرفی می کنند.

باز هم فرض کنیم این نتیجه گیری از شرایط موجود نیز درست باشد. آیا الزاماً با چنین نتیجه گیری ای از شرایط باید راه پارلمانتاریزم و شرکت در انتخابات سرکار دست نشانده را در پیش گرفت. یک نیروی سیاسی و حتی یک شخص بی باور به راه مقاومت جنگی و یا غیر آماده به رهروی در چنین راهی، میتواند علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده به مقاومت غیر جنگی بپردازد، یعنی می تواند راه عدم همکاری با اشغالگران و رژیم دست نشانده، راه عدم شرکت در بازی های سیاسی آنها و راه مخالفت سیاسی با آنها را در پیش بگیرد. در متن یک مقاومت ملی وسیع علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده، چنین مقاومتی نیز نقش معینی می تواند بازی نماید، ولی البته نمی تواند نقش محوری داشته باشد. چنین نقشی را فقط جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی می تواند بازی نماید.

اما نویسندگان "کتاب" چنین راهی را نیز برای مقاومت در پیش نمی گیرند. در

پنجاه هزار نفر رسیده است، قوت های اشغالگر را تقریباً در تمامی جنگ ها همراهی می کند و تجهیزات و تعلیمات و نفرات شان پیوسته افزایش می یابد (ولو با سرعت کم).

بخشی از طالبان که به جنگ ادامه می دهند و همچنان متحدین القاعده ئی شان در افغانستان نیز از جنگ خسته نیستند و می توان گفت که در مقایسه با پارسال، در سال جاری فعالیت های نظامی و جنگی شان افزایش یافته است.

بخشی از توده های مردم نیز از جنگ خسته نیستند. در واقع از میان همین بخش از توده ها است که رژیم پوشالی از یکجانب و طالبان و القاعده از جانب دیگر سر باز گیری می نمایند.

از جانب دیگر حزب کمونیست (مائوئیست) نیز از جنگ خسته نیست. اینکه اعضا و هواداران "چپگرای کودک خوی" این حزب (بقول "کتاب")، فعلاً فعالیت های جنگی ندارند، ناشی از عدم آمادگی عملی شان است. ولی نه تنها برای تدارک جنگ از لحاظ عملی کوشش دارند بلکه به تبلیغ در میان مردم نیز در اینمورد می پردازند.

بهر حال در افغانستان وضعیت جنگی برقرار است. حدت و شدت این وضعیت کمتر نگردیده بلکه نسبت به پارسال افزایش نیز حاصل کرده است. قرار احصائیه ای که اشغالگران امریکائی خود ارائه کرده اند، مجموع تلفات آنها در طول سال 2004 کمتر از پنجاه نفر بود، در حالیکه صرفاً در شش ماه اول سال جاری (سال 2005) شصت نفر تلفات داشته اند.

واقع آنها میخوانند جای معینی در "تخت پر خون" اشغالگران و رژیم دست نشانده داشته باشند و در عین حال مخالف خوانی هائی نیز بنمایند و همین را به نفع شان می بینند. یقیناً اشغالگران و رژیم دست نشانده این مخالف خوانی ها را تحمل می کنند زیرا این مخالف خوانی ها "آرائش دموکراتیک" برای بازی های سیاسی شان فراهم می نماید و آنها به این "آرائش" نیاز دارند.

اما واقعیت بسیار ملموس و روشن این است که تحلیل "کتاب" از شرایط و اوضاع کنونی افغانستان، یک تحلیل بسیار غلط و تسلیم طلبانه است. الف: شدیداً نادرست است که گفته شود "همه از جنگ خسته شده اند".

در قدم اول، امپریالیست های اشغالگر امریکائی و متحدین شان و رژیم دست نشانده از جنگ خسته نشده اند. قوت های اشغالگر امپریالیستی نه تنها از تجاوز به افغانستان و اشغال این کشور خسته نشده اند، بلکه نیت و قصد شان را برای جنگیدن در افغانستان تا نابودی "تروریزم" مداوماً و بصورت صریح و روشن اعلام می نمایند. امپریالیست ها نه تنها از لحاظ سیاسی و اداری بلکه از لحاظ نظامی نیز به شکلدهی بیشتر رژیم دست نشانده ادامه می دهند و نیروهای مسلح برای رژیم بوجود می آورند. تنها امپریالیست های امریکائی تا حال دو میلیارد دالر برای اردو و پولیس رژیم اختصاص داده اند. این اردو و پولیس پوشالی که به اصطلاح اردوی ملی و پولیس ملی خوانده می شود و تعداد نیروهای شان فعلاً بصورت تقریبی به

جنگ انقلابی در مقابل آنها گذاشته شود (از طریق تبلیغ و ترویج) و مهم تر از آن چنین جنگی در عمل به آنها نشان داده شود ، توده ها از آن استقبال خواهند کرد و جای خستگی امروزی شان را روحیه جنگی مقاومت جویانه و جانبازانه خواهد گرفت . بخشی از توده ها که در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی تحت رهبری شخصیت ها و گروپ های شعله ئی جنگیده بودند ، از آن جنگ ها خاطرات خوش و فراموش نشدنی دارند و تا هم اکنون خوشبینی های شان را نسبت به " شعله ئی ها " حفظ کرده اند . چنانچه میدانیم این جنگ ها در مجموع تحت خطوط ایدئولوژیک - سیاسی انحرافی و نا سالم پیش برده شدند . حال فکر کنیم اگر بر مبنای خط ایدئولوژیک - سیاسی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی اصولی و روشن ، جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی در میان توده ها تبلیغ گردد و م ل م ها یکجا با توده های پیشرو چنین جنگی را آغاز کنند ، ولو اینکه در ابتدا بصورت نسبتا ضعیف و با دامنه کم ، یقینا توده های وسیع را دیر یا زود بسوی خود جلب خواهد کرد و عرصه بر اشغالگران و رژیم دست نشانده تنگ خواهد شد .

خستگی توده ها از جنگ و به عبارت دیگر ضعف روحیه جنگی در آنها یک عامل دیگر نیز دارد و آن تبلیغات وسیع و زهر آگین امپریالیست های اشغالگر و خائنین ملی علیه جنگ بصورت عام است . این تبلیغات بخشی از جنگ روانی اشغالگران و دست نشانندگان شان علیه توده های افغانستانی است تا روحیه جنگی

اما علیرغم این وضعیت ، در این شکی نیست که بخش نسبتا بزرگی از توده های مردم از جنگ خسته به نظر می رسند . اما باید دید که علت این خستگی چیست و آنها از چه چیزی خسته اند ؟

آنها از جنگ های بی فرجام و بد فرجام بیست و چند سال گذشته خسته اند . آنها بیشتر از یک دهه علیه قوت های متجاوز و اشغالگر سوسیال امپریالیست ها و قوت های پوشالی رژیم دست نشانده شان جنگیدند و در این جنگ چند میلیون قربانی دادند . اما این جنگ اگر چه منجر به خروج قوای اشغالگر از کشور گردید ، اما جای آن را خانه جنگی های ارتجاعی و ویران کننده مرتجعین اسلامی گرفت و قربانی های بیشتری را بر توده ها تحمیل نمود . این جنگ های ارتجاعی به نوبه خود به جنگ میان جهادی ها و طالبان یعنی به چیزی بد تر از خود منجر شد . در نتیجه قربانی های توده ها بیشتر و ویرانی های کشور وسیع تر گردید . به این ترتیب گر چه قوای متجاوز و اشغالگر سوسیال امپریالیستی ناچار به خروج از افغانستان گردید ، اما خانه جنگی های ذات البینی جهادی ها و بدنبال آن خانه جنگی طالبان و جهادی ها ، مقدمه ورود قوای اشغالگر امپریالیستی امریکا و متحدینش به کشور گردید و افغانستان یکبار دیگر به مستعمره تحت اشغال مبدل شد .

بطور خلاصه باید گفت که بخش نسبتا بزرگ توده ها از جنگ های تحت رهبری مرتجعین خسته اند و به نظر نمی رسد که حاضر باشند تحت رهبری آنها حتی با قوای اشغالگر بجنگند . اما اگر الترناتیف

و مقاومت جویانه در آن ها بیشتر و بیشتر تضعیف گردد. آنها در حالیکه قوت های اشغالگر مجهز و آماده به جنگ شان را در افغانستان دارند و هر حرکت مقاومت جویانه مخالف شان را به ددمنشانه ترین صورت پاسخ می دهند، دم از صلح و مسالمت در افغانستان می زنند. آنها در حالیکه برای رژیم پوشالی دست نشاندۀ شان میلیارد ها دالر هزینه می کنند تا به اصطلاح اردوی ملی و پولیس ملی خود را بسازد، برنامه خلع سلاح براه می اندازند تا از یکطرف قوت های نظامی مزدوران شان را از حالت پراگندگی بیرون نموده و منسجم و سازمان یافته نمایند و از جانب دیگر توده های افغانستانی را خلع سلاح کنند تا امکان مقاومت و ایستادگی در مقابل شان را بیشتر از پیش تضعیف نمایند.

صلح طلبی و برنامه خلع سلاح توطئه گرانه امپریالیست های اشغالگر و خائنین ملی باید افشا و رسوا گردد. همنائی با این توطئه یک تسلیم طلبی آشکار و یک خدمتگذاری بی پرده به اشغالگران است. در جایی از کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی" از برنامه خلع سلاح حمایت به عمل آمده است. نویسندگان "کتاب" باید از این تسلیم طلبی آشکار خجالت بکشند، البته اگر خجالتی برای کشیدن داشته باشند که از قرار معلوم ندارند.

ب: فرض کنیم واقعا فضای بازی برای فعالیت های مبارزاتی "چپ" وجود داشته باشد. ولی مهم این است که از چنین "فضای بازی" چگونه باید استفاده نمود؟

بهتر است به یک نمونه تاریخی توجه کنیم. در دوره دموکراسی قلابی ظاهر شاهی، فضای سیاسی افغانستان نسبت به سابق تا حد معینی "بازتر" شد. در چنین حالتی، جریان دموکراتیک نوین، تحت رهبری سازمان جوانان مترقی، به فعالیت وسیع توده ئی در میان روشنفکران، کارگران و سائر اقشار محروم جامعه پرداخت، به افشاگری بی مهابا در مورد سیاست های ارتجاع، امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم دست زد و پارلمان ارتجاع را تحریم نمود. اما رویونیست های "خلق" و "پرچمی" و سائر همقمایشان شان راه پارلمان ارتجاع و تشکیل "فراکسیون پارلمانی مبارز" به سیاق خود شان را در پیش گرفتند. از همان زمان تحریم پارلمانتاریزم به یک وجه مشخصه "شعله ئی ها" و راه پارلمانی به یک وجه مشخصه رویونیست های وطنفروش "خلق" و "پرچمی" مبدل گردید.

گرچه چهره نام آوری از "شعله ئی ها" مثل شهید مجید کلکانی این قاعده را بهم زد و باری کاندیدای ورود به پارلمان ظاهر شاهی گردید، اما چون دولت به او اجازه ورود به پارلمان را نمی داد، در انتخابات ناکام شد. او خود بعد ها از این اقدامش انتقاد به عمل آورد و آنرا یک حرکت سیاسی غیر اصولی خواند.

توجه به این نکته ضروری است که در دوره دموکراسی قلابی ظاهر شاهی، افغانستان تحت اشغال قوت های مهاجم امپریالیستی قرار نداشت، بلکه حالت نیمه مستعمراتی داشت. طبیعا در چنین حالتی رژیم حاکم بر کشور نیز یک رژیم وابسته

به امپریالیست ها و سوسیال امپریالیست ها بود و نه رژیم‌هایی که مستقیماً دست نشانده قوت های اشغالگر امپریالیستی و یا سوسیال امپریالیستی باشد. اما علیرغم این حالت، "شعله‌ئی ها" راه تحریم پارلمان را در پیش گرفتند.

حالا در یک شرایط متفاوت با دوره دموکراسی قلابی ظاهر شاهی، یعنی شرایطی که کشور تحت اشغال قوت های مهاجم امپریالیستی قرار دارد و یک رژیم دست نشانده که مستقیماً توسط اشغالگران بمیان آمده و پرورانده می شود در کشور به اصطلاح حکومت میکند، عده‌ئی بنام "چپ" هوای تشکیل "فراکسیون پارلمانی مبارز" را در سر می پروراندند. آنها ادعا دارند که انتخاب این راه نشاندهنده "بلوغ سیاسی" شان است و کسانی که انرا قبول ندارند، هنوز "کودکان سیاسی" هستند. جالب این است که از مقایسه میان دو دوره اشغالگری سوسیال امپریالیست های شوروی و امپریالیست های امریکائی، نه جنبه اساساً مشترک این دو دوره بلکه جنبه ظاهری و تشریفاتی آنها را مدنظر قرار می دهند و از به اصطلاح فضای باز سیاسی کنونی سر از پا نشناخته و مشتاقانه استقبال می کنند. درین میان دوره مبارزات دهه چهل جریان دموکراتیک نوین را کاملاً به فراموشی می سپارند. نادرست است که حرکت غیر اصولی "سپاهی جریان" که مورد انتقاد بعدی آن "سپاهی" شهید نیز بود، به مثابه الگوی مبارزاتی آن دوره قلمداد گردد. "شعله‌ئی ها" پارلمان دوره شاهی نیمه مستعمراتی ظاهر خان را

تحریم کردند و اینک پارلمان دوره "بابا" "ئی مستعمراتی و تشریفاتی اش را باید با قاطعیت بیشتری تحریم کنند. کسانی که این کار را نمی کنند و حتی خواب و کالت در سر می پروراندند، سزاوار بر خورداری از افتخارات مبارزاتی جنبش دموکراتیک نوین (جریان شعله جاوید) نیستند. این افتخارات به کسانی تعلق دارد که میراث های مبارزاتی جنبش را حفظ کرده و برای تکامل بیشتر آنها مبارزه می کنند.

اما واقعیت ملموس و روشن این است که دموکراسی بازی های امپریالیست های اشغالگر و رژیم دست نشانده، قلابی تر از دموکراسی بازی های ظاهر شاهی در دهه چهل است. آن "دموکراسی" در خدمت تحکیم حالت نیمه مستعمراتی - نیمه فئودالی در کشور قرار داشت، این "دموکراسی" در خدمت تحکیم حالت مستعمراتی - نیمه فئودالی. امنیت انتخابات آن "دموکراسی" را پولیس شاهی افغانستان می گرفت، امنیت انتخابات این "دموکراسی" را قوای اشغالگر امریکائی و ناتو و رژیم دست نشانده. گردانندگان افغانستانی آن "دموکراسی" یک دربار شاهی ارتجاعی و سلطنت طلبان معمولی بود، گردانندگان افغانستانی این "دموکراسی" حتی مطابق به معیار های امپریالیستی و ارتجاعی معمول در جهان، جنایتکاران جنگی هستند. پول مخارج دولتی انتخابات آن "دموکراسی" از بودجه شاهی پرداخت میشد که در واقع مالیات گرفته شده از مردم بود، پول مخارج انتخابات این "دموکراسی" را تماماً امپریالیست های

اشغالگر می پردازند. و از همه مهم تر اینکه مداخلات امپریالیست ها برای رویکار آوردن و حفظ آن "دموکراسی" غیر مستقیم و به اصطلاح پوشیده بود، مداخلات آنها برای رویکار آوردن و حفظ این "دموکراسی" مستقیم و بی پرده و کاملاً رسوا است.

در یک کلام، دموکراسی بازی های کنونی امپریالیست های اشغالگر امریکائی و متحدین آنها و رژیم دست نشانده شان در خدمت تحکیم حالت مستعمراتی کشور و در خدمت شکلهی و تحکیم رژیم دست نشانده قرار دارد. مبارزه علیه این دموکراسی بازی های قلبی بخش مهمی از مبارزه علیه اشغالگران و دست نشانندگان شان است. البته ممکن است از خلال این دموکراسی بازی های قلبی تا حد معین و مشخصی (در مقایسه با دوره اشغال سوسیال امپریالیست ها) فرصت هائی برای پیشبرد مبارزات علنی برای "چپ" مساعد گردد. اما لازم است که این مبارزات به شیوه "شعله ئی" پیش برده شوند و نه به شیوه "پرچمی ها" و "خلفی ها"، یعنی در میان توده ها و نه در کرسی های پارلمان. علاوه بر این لازم است که محدودیت ذاتی این عرصه های مبارزات علنی نیز قویاً مدنظر قرار بگیرد و هیچگاه به عنوان میدان اصلی مبارزات در نظر گرفته نشود.

ایدئولوژی و طرحات غیر کمونستی "کتاب"

1 -- "کتاب" در سراسر متنش صرفاً از نیروهای چپ یا ملی - دموکرات صحبت

می نماید و آرمان آنها را دموکراتیک، ترقیخواهانه و استقلال طلبانه میدانند و در توضیح این آرمان ها، از آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی صحبت می کند. ازینقرار برای "کتاب" صحبت در مورد کمونیست ها و نیروهای کمونیستی و آرمان سوسیالیزم و کمونیزم اصلاً مطرح نیست. البته جسته گریخته از موضوعاتی مثل اینکه شکست شوروی شکست سوسیالیزم نبوده است، صحبت به عمل می آید، اما در مجموع خط و زبان "کتاب" به اصطلاح ملی - دموکراتیک است.

این خط و زبان که همان خط و زبان "سامائی" است، سراسر کتاب را در بر می گیرد و هیچ بخشی از متن آن بیرون از این چوکات قرار ندارد. بر مبنای این خط و زبان، مسائل مطروحه برای جنبش "چپ" به مسائل ملی - دموکراتیک تقلیل داده می شود و مسائل سوسیالیستی و کمونیستی از برنامه جنبش "چپ" حذف می گردد. در نتیجه، برنامه انقلاب دموکراتیک نوین، برنامه جنبش "چپ" اعلام نمی گردد و به همان شعار های آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی بسنده می گردد. طبیعی است که جنگ خلق بمثابه راه پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در افغانستان و جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی بمثابه شکل مشخص کنونی جنگ خلق نیز اصلاً نمی توانند مطرح باشند. پائین آورده شدن مسائل مبارزاتی تا این سطح فقط میتواند به نفی کامل راه انقلاب و در غلطیدن به مغاک ریفورمیزم و تسلیم طلبی منجر گردد.

2- مواضع " کتاب " در مورد جنبش کمونیستی بین المللی و بطور مشخص جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و مبارزات انقلابی اعضای این جنبش ، مبتنی بر انزوا طلبی ملی تحت نام " مشی مستقل ملی " است . این انزوا طلبی ملی تا آن حدی عمیق است که پیوند و همبستگی انترناسیونالیستی به کنار ، حتی پیوند و همبستگی میان مبارزات ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی کشور های مختلف جهان به عنوان یک موضوع قابل مکتب مبارزاتی مطرح نمی شود . وقتی بیگانگی و حتی عناد و خصومت با انترناسیونالیزم پرولتری اینقدر عمیق باشد ، یقینا چیزی که باقی می ماند فقط می تواند ناسیونالیزم بورژوائی و خرده بورژوائی باشد ، انهم از نوع کمپرادوری آن .

3- " نیروهای ملی و دموکرات باید دریافته باشند که با این بی برنامه گی ، پراگندگی تشکیلاتی و نبود یک خط رهنمود کاری فقط می توانند وقت تلف کنند و در نتیجه گفتگو های بی ثمر به تشنج اعصاب مواجه شوند و در نهایت هم تصور کنند که از آنها کاری ساخته نیست ، بهتر است یا گوشه انزوا اختیار کنند و یا اینکه دنباله روی یکی از دو نیروی حاکم شوند . این فرآیندی است فاجعه بار که اگر از آن پیشگیری نشود هم اکنون شکل میگیرد . " (صفحه 211 و 212 کتاب) این توصیف در واقع توصیف وضعیت و حالت نویسندگان کتاب و همقماشان شان است . این توصیف نشان می دهد که اینها گفت وگو های بی ثمر زیادی داشته اند و به هیچ جایی نرسیده اند ، آنچنانکه به

تشنج اعصاب مبتلا شده و در نهایت به این نتیجه رسیده اند که کاری از آنها ساخته نیست . حالا نویسندگان " کتاب " بخاطر رفع این حالت زحمت کشیده و کتاب شان را نوشته اند تا از تسلیم شدن نیرو های شان به امپریالیزم و فنودالیزم جلوگیری کنند ، در حالی که این تسلیمی از قبل صورت گرفته و خیلی هم پیش رفته است .

برعکس این حالت که نتیجه پشت کردن به انقلاب دموکراتیک نوین ، انقلاب سوسیالیستی و آرمان غائی کمونیزم است ، مارکسیست - لنینیست - مائونیست ها به بی برنامه گی ، پراگندگی تشکیلاتی و نبود خط رهنمود کاری مبتلا نیستند . آنها برنامه مدون و اساسنامه مدون حزبی شان را دارند ، حزب کمونیست واحد شان را دارند و اساسات خط رهنمود کاری شان را نیز مدون کرده اند . البته روشن است که این دستاورد ها می توانند بیشتر و بیشتر تعمیق و تکامل داده شوند . در واقع برنامه و اساسنامه حزبی واحد ، حزب کمونیست واحد و خط رهنمود کاری حزب پایه های محکمی اند که با تکیه بر آنها میتوان بطرف تکامل مبارزاتی بیشتر حرکت نمود .

4- " کتاب " ، در مورد معیار های وحدت میان نیرو های چپ یا ملی - دموکراتیک و راه تامین این وحدت ، آنچنان کلی گوئی های بی محتوی ای به عمل می آورد که انسان به فهم و درک سیاسی نویسندگان آن " آفرین " می گوید . الف : معیار های سیاسی - ایدئولوژیک وحدت : همه نیرو های دموکرات خود را آزادیخواه

، دموکرات و پایبند عدالت اجتماعی می خوانند. پس چرا دور همین محور نتوان تشکلات کوچک نا توان را بخاطر کار آئی بیشتر و بسود ملک و ملت ویران و در بدر بسیج کرد و یک تشکل بدرد بخور از آن ساخت ... " (صفحه 212 کتاب) پس مسائل ایدئولوژیک - سیاسی پایه ئی که باید معیار وحدت قرار بگیرند عبارت اند از " آزادی ، دموکراسی و عدالت اجتماعی " .

ب : شخصیت های محوری که " باید با تکیه بر اصل شایسته سالاری به دور شان حلقه زد و از ظرفیت های بالای شان در جهت تحقق آرمان های مردم مظلوم و ستمکش کشور بهره گرفت " ، عبارت اند از " چهره های مطلوب ، صادق ، وطنپرست ، مردم دوست ، بادانش و با تدبیر " . خصایل بدی را که باید این شخصیت ها نداشته باشند عبارت اند از : " شخصیت نمائی کاذب ، شخصیت زدائی ستیزه جویانه و ناحق و گروه گرایی های تنگ نظرانه " (صفحه 212 کتاب)

ج : چگونگی تامین وحدت میان نیروهای ملی - دموکراتیک :

" ایجاد کمیسیونی از نمایندگان خیره و وحدت طلب کلیه نهاد ها و تشکلات ملی دموکرات غرض تدوین یک برنامه ی دموکراتیک همه جانبه مبتنی بر منافع اکثریت مردم افغانستان کاری است که همه نیروهای ملی دموکرات باید برای آن دست به عمل شوند . در محور این برنامه و آئین کاری مورد قبول همه ، باید تشکل سرتاسری را بمتابه بدیل سومی در جامعه بنیاد نهاد و هم خود و هم مردم را از سر گردانی ، بی برنامه گی و قحط

شخصیت رهانید. " (صفحه 213 کتاب) در سطور قبلی این نوشته گفتیم که طرح " کتاب " برای تامین وحدت میان نیروهای " چپ " در واقع طرحی برای وحدت میان نویسندگان " کتاب " و افراد و گروه های همقماش شان است و بر علاوه یک طرح ناکام و غیر قابل تطبیق است . این طرح ، کمونیست ها (مارکسیست - لنینیست - مائونیست) ها را در بر نمی گیرد و در واقع آنها را جزء نیروهای " چپ " به حساب نمی آورد . طرح " کتاب " اساسا مبتنی است بر وحدت میان ملی - دموکرات ها بر محور یک برنامه دموکراتیک . اما درین سطح نیز آنچنان معیار های ایدئولوژیک - سیاسی گنگ و عام برای وحدت مطرح میکند که حتی کرزی میتواند با آنها هموائی نشان دهد ! ؟ به عبارت دیگر اگر وحدتی نیز بر مبنای معیار های " کتاب " بوجود بیاید ، یک وحدت کمونیستی نیست (کتاب خود به ان اعتراف دارد) ، یک وحدت " چپی " نیست و یک وحدت ملی - دموکراتیک غیر چپی نیز نمی تواند باشد . این وحدت فقط می تواند یک وحدت تسلیم طلبانه طبقاتی و ملی باشد . وظیفه اساسی این وحدت این است که :

" ... نمایندگانش در پارلمان بروند و بحیث یک اپوزیسیون نیرومند ... " به این ترتیب نه تنها نویسندگان کتاب در جرگه مارکسیست - لنینیست - مائونیست ها قرار ندارند ، بلکه این تسلیم طلبان پارلمانتاریست را دیگر شعله ئی نیز نمی توان به حساب آورد .

ارتجاع مذهبی امپریالیستی

مسلمانان، هم در سطح جهانی و هم در خود امریکا، دامن زد. باند حاکم بر امریکا به روشنی تلاش دارد که بر این کشور یک نظام مذهبی عیسوی را حاکم گرداند. تاثیرات مستقیم و یا غیر مستقیم این سیاست در همه جا به تعصبات و تصادمات مذهبی دامن می زند. در چنین جوی است که این سرباز یا آن افسر امریکائی بر مبنای تعصبات مذهبی عیسوی، وظیفه "مقدس" مذهبی اش را علیه اسلام و مسلمانان "انجام" میدهد. در کشور های اسلامی، اسلامیت ها، بخش بزرگی از وابستگان و دست نشاندهگان امپریالیستهای امریکائی را تشکیل میدهند. از جانب دیگر مخالفت های شدید بنیاد گرایانه اسلامی نیز علیه آنها بوجود می آید.

قرن بیست و یک، قرن تکنالوژی اطلاعاتی خوانده می شود. ولی این قرن، قرن رویکار آمدن یک باند مذهبی متعصب در پیشرفته ترین کشور جهان و دامن خوردن تعصبات و کین توزی های مذهبی عیسوی، اسلامی، یهودی، هندوئی و ... در جهان نیز هست. این امر نمودی ازین واقعیت است که نظام امپریالیستی حاکم بر جهان، باز تولید کننده خرافاتی ترین افکار و عقاید و ارتجاعی ترین مشی های سیاسی است. این نظام فاسد و ارتجاعی و باز تولید کننده خرافات و تعصبات جاهلانه ضد علمی باید سرنگون شود.

در ماه می امسال یک سلسله تظاهرات خشمگینانه، در اعتراض علیه آنچه توهین قرآن توسط مقامات زندان گوانتانامو گفته میشود، دوازده ولایت افغانستان را در بر گرفت. این تظاهرات از جلال آباد شروع شد و به کابل، لوگر، وردک، غزنی، خوست و ولایات دیگر گسترش یافت. نیروهای امنیتی رژیم دست نشانده در چندین نقطه، به سرکوب خونین این تظاهرات پرداختند و ده ها نفر را به قتل رساندند و یا زخمی ساختند و تعداد زیادی را نیز دستگیر کردند. حامد کرزی شخصا علیه این تظاهرات موضعگیری نمود و آنرا کار دشمنان مردم افغانستان خواند. مقامات امریکائی گفتند که در مورد تحقیقات مینمایند و در صورتیکه این امر واقعیت داشته باشد، عاملین آنرا مجازات خواهند کرد.

سلسله تظاهرات مذکور شکل مذهبی داشت و گرچه تقریبا در همه جا - بخصوص در اوایل - بصورت خود بخودی شروع شد، ولی در نهایت به نحوی به نفع طالبان تمام شد.

واقعیت این است که درینمورد اساسا چیزی به نام حرکت انفرادی قابل مجازات این سرباز و یا آن افسر امریکائی مطرح نیست. باند حاکم بر امریکا یک باند بنیاد گرای عیسوی است. این باند از همان اول، تجاوز بر افغانستان را جهاد مقدس عیسوی (جنگ صلیبی) خواند و به تعصبات و دشمنی مذهبی میان عیسویان و

تظاهرات دختران لیلیه دانشگاه کابل

واقعی در حال وقوع است. در حالیکه دختران معترض کاملاً مسالمت جویانه دست به اعتراض زده بودند و از محیط دانشگاه نیز بیرون نرفتند.

اعتراضات و خواست های تظاهر کنندگان کاملاً نادیده گرفته شد و کسی به حرف های آنها گوش نداد. بر علاوه تظاهرات مذکور دیگر اصلاً ادامه نیافت و در واقع در نطفه خفه شد. در جامعه مستعمره - نیمه فئودال افغانستان، شوونیزم مرد سالارانه فئودالی غلیظی وجود دارد. یکی از حربه های موثر سرکوبگری شوونیستی که علیه زنان و دختران مداوماً بکار برده می شود، اتهامات اخلاقی است. وارد آوردن چنین اتهاماتی بالای زنان و دختران، آنان را به شدت تحت تاثیر قرار می دهد و مقاومت شان را از بین می برد. همین امر در مورد دختران لیلیه دانشگاه کابل نیز کار کرد داشته و ادامه مقاومت را از آنان سلب می نماید. یک عوامل دیگر عدم ادامه تظاهرات مذکور این بود که محصلین دانشگاه (پسران) از این تظاهرات پشتیبانی نکردند. در میان محصلین نیز گرایشات شوونیستی نسبتاً قوی است. ترس وارد آمدن فساد اخلاقی بالای محصلین نیز وجود داشته است. همین دو مسئله باعث می شود که آنها به خواستهای دختران لیلیه اصلاً اهمیتی ندهند. کاملاً ضرور است که علیه این گرایشات ارتجاعی آگاهانه و هوشیارانه دست به مبارزه زده شود تا توان مبارزاتی محصلان کاملاً آزاد گردند.

روز چهارشنبه مورخ 8 سرطان 1384 مصادف با 29 جون 2005 تظاهراتی در دانشگاه کابل توسط دختران لیلیه دخترانه دانشگاه، علیه مسئولین امنیتی صورت گرفت.

برادر محصله ای از بدخشان بخاطر اینکه خواهر بیمارارش را به داکتر ببرد، از مقامات لیلیه دخترانه اجازه ورود به لیلیه را می گیرد و خواهرش را به داکتر می برد. بعد از آنکه آنان از نزد داکتر دوباره به لیلیه بر می گردند، مسئولین امنیتی برادر محصله را دستگیر نموده و به زندان می اندازند. دلیل این دستگیری و به زندان انداختن در اطلاعیه ای که برای مسئولین لیلیه دخترانه فرستاده می شود، فساد اخلاقی ذکر می گردد. در این اطلاعیه نام محصله نیز بصورت مشخص درج می شود.

دختران لیلیه در اعتراض علیه این برخورد مسئولین امنیتی دست به اعتراض زده و تظاهراتی را در داخل محوطه دانشگاه بر گزار می نمایند. تظاهرات آنان از مسیر مقبره سید جمال الدین بطرف قسمت های مرکزی محوطه دانشگاه پیش می رود. اما مقامات امنیتی بجای گوش دادن به اعتراضات آنان، افراد مسلح شان را بسیج کرده و اطراف مظاهره کنندگان را می گیرند تا بدینوسیله دختران معترض را بترسانند. کسانی که از نزدیک شاهد بسیج افراد مسلح پولیس بوده اند می گویند که آنان چنان مسلح و مجهز بسیج شده بودند که گوئی یک جنگ

اعتصاب غذائی لیلیه پوهنتون هرات رژیم دست نشانده را سراسیمه کرد

به تاریخ 15 سرطان روز 4 شنبه ساعت 12 ظهر، محصلان از خوردن غذا امتناع ورزیدند و اعتصاب غذائی خود را اعلان نمودند. محصلان اعلان نمودند تا رسیدن به اهداف شان از اعتصاب خویش دست نخواهند کشید. این اعتصاب مدت دو روز را در بر گرفت. اعتصاب در اعتراض به عدم جای کافی برای استراحت، عدم آب آشامیدنی صحی، موجودیت کثافات در تشناب ها و دستشویی ها و غیره براه افتاد. این اعتصاب دو روزه همبستگی کامل محصلان لیلیه پوهنتون را به نمایش گذاشت و اثرات مثبت آن در بین محصلان نهاری پوهنتون به خوبی مشهود بود. این حرکت حق طلبانه محصلان لیلیه پوهنتون هرات رژیم دست نشانده را سراسیمه ساخت. ارتباطات تلفنی بین والی جدید هرات (سید حسین انوری) و وزارت تحصیلات عالی برقرار گردید و حتی تا بالا ترین سطح رژیم دست نشانده نیز رسید. این حرکت اعتراضی محصلان در زمانی صورت گرفت که رژیم دست نشانده به تبلیغات نمایشی کذائی انتخابات پارلمانی و شورای ولایتی بصورت گسترده شروع نموده بود.

رژیم دست نشانده تمام خواسته های محصلان لیلیه پوهنتون را پذیرفت. از یکطرف تعمیر نساجی را بدسترس محصلان برای استراحت شان قرارداد

از سالهای قبل در حدود 520 نفر محصل در لیلیه پوهنتون هرات وجود داشت و در سال 1384 تعداد 380 نفر دیگر نیز بر آن علاوه شد. این لیلیه در هتل هرات که مربوط به وزارت هوانوردی و توریسم است، واقع می باشد. در هراتاق لیلیه که در اصل 8 نفر گنجایش دارد، 16 نفر محصل را جایجا نموده اند. با وجود این، تعمیر مذکور صرفاً گنجایش 450 نفر یعنی نصف محصلین لیلیه را دارا می باشد. تعداد دیگری از محصلین از زیر زمینی های هتل که تاریک و مرطوب است استفاده مینمایند. در حدود 150 نفر در داخل مسجد زندگی میکنند. صدها تن محصل دیگر، در فضای آزاد روی صحن چمن برای خود به اصطلاح اتاق های رهائشی ساخته اند. امسال وزارت تحصیلات عالی از تمام ولایات سمت شمال، جنوب و شرق افغانستان محصلان را تقسیم نموده است. از جمله 400 نفر محصل مستحق لیلیه صرفاً به 140 نفر سهمیه لیلیه قائل شده اند و بقیه بی سرنوشت مانده اند. وزارت تحصیلات عالی ادعا میکند که لیلیه یک امتیاز است نه حق و باید خود محصلان امکانات اباته و اعاشه را برای خود مهیا سازند. در ابتدای سال تعلیمی وعده و وعید های بدل اعاشه برای محصلان داده شده بود ولی مسئولین وزارت به وعده های خود وفا ننموده اند.

- 7 : پائین بودن سطح معاش مامورین و اجیران .
- 8 : فرار مغز ها از پوهنتون و استخدام شدن ایشان به موسسات خارجی .
- 9 : کافی نبودن کار تحقیقاتی و ترویجی در سطح پوهنتون .
- 10 : عدم امکانات و وسایل برای سیر های علمی محصلان بداخل و خارج کشور .
- 11 : جابجا شدن دارودسته های مربوط به جمعیت اسلامی در راس تمام ادارات پوهنتون .
- 12 : اضافه بست مامورین و اجیران در سطح وزارت تحصیلات عالی .
- 13 : نبودن نشرات فعال در پوهنتون . در مدت سه سال فقط شش شماره از نشریه اندیشه نشر گردیده است .
- 14 : نبودن مطبوعه در پوهنتون هرات .
- 15 : عدم شفافیت در بخش خریداری ، محاسبه ، تخصیصات ، ترانسپورت و خدمات .
- 16 : عدم تطبیق کریکولم درسی مرکز درپوهنچی ها
- 17 : بهره برداری سیاسی از پوهنچی ها ، خصوصا پوهنچی حقوق و شرعیات که لانه حزب اسلامی و جمعیت اسلامی است .
- 18 : بی مسئولیتی مرکز در مورد پروژه ها و کار های تحقیقاتی پوهنتون .
- 19 : عدم هماهنگی و همکاری علمی در بیست پوهنچی پوهنتون .
- 20 : نبودن توأمیت علمی میان پوهنتون هرات و پوهنتون های داخل و خارج کشور .
- وازیسوی دیگر فوراً مبلغ 500 هزار افغانی برای یکماه از سهمیه ولایت هرات برای محصلان لیلیه اختصاص داد و مبلغ دومیلیون افغانی هم از وزارت تحصیلات عالی به لیلیه ارسال گردید. دیده شود که این کمک ها تا چه موقع دوام مینماید.
- در پوهنتون هرات مشکلات زیادی وجود دارد که برای رفع آنها باید محصلان ، استادان و مامورین پوهنتون هرات همبستگی خویش را به نمایش بگذارند و مرکز را زیر فشار قرار دهند تا حقوق شانرا برسمیت بشناسد و در قسمت حل اساسی مشکلات شان اقدامات لازم میذول دارد.
- مشکلات پوهنتون هرات قرار ذیل است .
- 1 : عدم تعمیرات درسی برای شش پوهنچی که درخانه های کراییی قرار دارند .
- 2 : عدم مواصالت تخصیص برای تکمیل شدن تعمیر پوهنتون در تپه ارغوان از مرکز .
- 3 : نبودن لابراتوار های مجهز در پوهنچی های تعلیم و تربیه ، زراعت و انجینیری و عدم تکنیشن های لابراننت ماهر .
- 4 : نبودن اتاق برای مطالعه در کتابخانه اختصاصی پوهنتون .
- 5 : نبودن کادرها بسویه ماستر و دکترا .
- 6 : عدم بورس های تحصیلی برای استادان و محصلین . در مدت 17 سالی که از عمر پوهنتون هرات میگذرد هیچگونه بورس های تحصیلی برای استادان و محصلین داده نشده که مقصر اصلی آن وزارت تحصیلات عالی است .

21 : کشیدگی ها و عدم اعتماد در بین ریاست پوهنتون و معاونیت های اداری و امور محصلان و معاونیت ها .

22 : عدم پلان و برنامه مشخص در سطح پوهنتون بخاطر رهبری ضعیف آن.

23 : مصروف بودن استادان به امور شخصی و دور ماندن آنها از تحقیقات علمی .

24 : پائین بودن سطح و سویه محصلان خصوصا از دوره لیسه ها که نصاب درسی کاملا در تمام مناطق تطبیق نمیشود

25 : عدم تفکر علمی در بین استادان و محصلان پوهنتون .

بیست و پنج مورد فوق الذکر مشکلاتی است در داخل پوهنتون که هر آن ولحظه امکان اعتصابات و تظاهرات اعتراض آمیز محصلان و حتی مامورین و استادان را فراهم مینماید.

بقیه از صفحه (53)

اعضای حزب و به مردم فراخوان داد که "مقرهای فرماندهی را بمباران کنید": انتقاد کنید، آن دسته از رهبران حزب را که می خواهند سرمایه داری را در چین احیاء کنند، سرنگون کنید؛ ابتکار عمل را در دست بگیرید و چیزهای سوسیالیستی نوین خلق کنید و جامعه را در جهت انقلابی هر چه جلوتر برانید و مارکسیزم را خوب مطالعه کنید تا بتوانید رویونیوم را از مارکسیزم تمیز دهید و به این ترتیب سروران و رهبران خانه

خودتان شوید. این آغاز انقلاب فرهنگی پرولتاریائی بود. چیان چین و چان چون -

چیائو در هسته رهبری این انقلاب بیسابقه قرار گرفتند. حزب در موقعیت خطرناکی قرار داشت و برخی از رهبران باید سرنگون می شدند و در عین حال مبارزات پیچیده انقلاب فرهنگی پرولتاریائی باید هدایت می شد، گام به گام جمع بندی می شد، و در جریان این انقلاب، حزب کمونیست باید از نو ساخته می شد. در غیر این صورت جریان رهروان سرمایه داری پیروز می شد.

چان چون - چیائو، یک خبرنگار اهل شانگهای بود که در دهه 1930 به حزب کمونیست پیوست. او در جنگ علیه اشغالگران ژاپنی شرکت کرده و پس از پیروزی انقلاب چین یکی از رهبران حزب در شانگهای شد. در سال 1967 در اوج انقلاب فرهنگی، قیام شانگهای را که به "توفان ژانویه" معروف شد، رهبری کرد. کارگران شورشگر کارخانه های شانگهای، محلات و مدارس پس از اینکه ماهها تحت رهبری اعضای انقلابی حزب به بحث و مناظره در باره موضوعات مورد مناقشه در انقلاب فرهنگی پرداختند، رهبری حزب در شانگهای را از مقام خود پائین کشیده و شهرداری شانگهای را که مقر فرماندهی رهروان سرمایه داری بود اشغال کرده و اداره شهر را در دست گرفتند. در ابتدا سعی کردند کمون شانگهای را طبق مدل کمون پاریس برپا کنند. کمون پاریس سال 1871 اولین انقلاب کارگری بود که طول بقیه در صفحه (40)

تظاهرات اهالی بگرام در مقابل قرارگاه مرکزی قوای امریکائی در افغانستان

این نخستین باری است که نیروهای امریکایی شاهد تظاهرات افغانستانی ها در اطراف پایگاه مرکزی شان هستند ، اما اعتراض علیه رفتار نیروهای اشغالگر امریکایی در افغانستان بی سابقه نیست . اوایل امسال ، شماری از مردم در ولایت ننگرهار ، به دنبال بازداشت یک زن توسط نیروهای اشغالگر امریکایی دست به تظاهرات زدند . دولت مزدور کرزی نیز بارها از "نیروهای ائتلاف" به رهبری آمریکا خواسته است تا پیش از عملیات شان، مقامات امنیتی افغان را در جریان قرار دهند .

نیروهای اشغالگر امریکایی مدعیند که در عملیات جستجوی دوشنبه شب که به بازداشت هشت تن از اهالی بگرام انجامید، پولیس و نیروهای امنیتی افغان نیز با نیروهای ائتلاف همکاری داشتند .

پولیس افغانستان تاکنون در این مورد، اظهار نظری نکرده است . اما آنچه از این واقعه نمودار است این است که رژیم مزدور کرزی بیپرده همچو حرف ها را می زند چون ارباب تجاوزگرش اصلاً در فکر آن نیست که در همچو موارد برایش اطلاع دهد . نیروهای متجاوز به بهانه های مختلف به خانه های مردم داخل می شوند و به لت و کوب و تلاشی و غیره اعمال غیر انسانی می بردازند . ولی مردم همیشه عکس العمل نشان می دهند

این تظاهرات پس از آن برگزار شد که نیروهای تجاوزگر به اصطلاح " ائتلاف ضد تروریزم" به رهبری یانکی های اشغالگر امریکائی مستقر در افغانستان ، 8 تن از اهالی بگرام را بازداشت کردند .

در اولین ساعات روز سه شنبه (4 اسد) ، دود غلیظی آسمان بگرام در شمال کابل را فرا گرفت . تظاهر کنندگان خشمگین، تاپر های موتر را آتش زده بودند و شعارهای ضد امریکایی سر می دادند .

تظاهرات کننده گان با شعارهای مرگ بر نیروهای تجاوزگر امریکایی و دولت کرزی در مقابل قرارگاه نیروهای اشغالگر تجمع کرده بودند .

گفته می شود که شب گذشته نیروهای امریکایی مستقر در بگرام در نتیجه یک عملیات جستجو 8 تن از اهالی بگرام را بازداشت کردند .

تظاهر کنندگان می گفتند که امریکاییها حق ندارند بدون کدام موجب ، وارد منازل مسکونی مردم شوند .

در حالی که تظاهر کنندگان ادعا می کنند که کسانی که توسط نظامیان امریکایی بازداشت شده اند، بیگناهند ، دگروال جری اوهارا سخنگوی نظامیان اشغالگر امریکایی در بگرام می گوید که بازداشت شدگان، قصد داشتند برای حمله به نیروهای " ائتلاف بین المللی ضد تروریزم" در افغانستان برنامه ریزی کنند . هر چند

کشتار رهبران انقلابی مائوئیست توسط ارتش فاشیستی ترکیه

نقل از سرویس خبری جهانی برای فتح- 23 جون 2005

کشیدند که "بدون شک یک ضربه مهلک" بر مائوئیستها وارد آمده است. روزنامه ملیت با خوشحالی پیش بینی می کرد که "مائوئیستها با یک ضربه تمام شدند".

اما شرکت هزاران نفر در مراسم تشییع جنازه این رهبران جانباخته مشیت محکمی به دهان اینان بود و نشان داد که نفرت مردم از این رژیم چقدر عمیق است. هفت تن از این جانباختگان در درسیم دفن شدند که هزاران نفر تابوت های آنان را در حالیکه درفش سرخ حزب کمونیست مائوئیست تابوتها را پوشانده بود همراهی کردند. 4 نفر دیگر در شهر استانبول دفن شدند در حالیکه مردم یک درفش سیصد متری حزب را حرکت می دادند. 3 نفر دیگر در آنکارا دفن شدند و 3 دیگر جانباخته در شهرهای دیگر. جلسات یادبود و راهپیمائی های اعتراضی در کشورهای مختلف اروپا برگزار شد که هزاران تن از هواداران حزب و همچنین دیگر احزاب و گروه های انقلابی ترکیه در آنها شرکت کردند.

در درسیم در مراسم تدفین این جانباختگان برادر زاده آیدین همبیات گفت: «بدن

روز 16 جون گروهی از رهبران مهم حزب کمونیست مائوئیست (ترکیه - کردستان شمالی) و رزمندگان چریک ارتش رهائی بخش که تحت رهبری این حزب می باشد، به کمین نیروهای ارتش ترکیه افتاده و کشتار شدند. این انقلابیون در حال رفتن به یک جلسه بسیار مهم بودند و ساعت 11 شب مشغول استراحت بودند که سه هلیکوپتر جنگی سیکورسکی آنان را زیر آتشبار بیرحمانه خود گرفت و سپس 1000 سرباز که این گروه را محاصره کرده بودند وارد عملیات شدند تا کار را تمام کنند. نام 17 تن از انقلابیون مائوئیست که در این کشتار فاشیستی جان باختند عبارتند از: جعفر جانگوز، آیدین همبیات، علی رضا صبور، جمال چکماک، کنعان چاکچ، اوکان اونسل، برنا سایگیلی اونسل، آلتین آتش، اوکش کار اوغلو، تایلان ایلدیز، ابراهیم آک دنیز، بینالی گولر، دورسون تورگوت، گلناز ایلدیز، احمد پرکتاش، چاقداش جان و ارسین کانتار.

مطبوعات ترکیه اخبار این کشتار را سه روز پی در پی با عناوین درشت چاپ کردند. مطبوعات دست راستی زوزه می

عمومی مرا متلاشی کردند و روشن است که او هنگام اسیر شدن زخمی بود و گلوله ای از پشت به سرش شلیک شده و اعدام شده است.» گروه های حقوق بشر و مترقی این حمله را محکوم کرده و آنرا یک کشتار نامیده اند و از رژیم ترکیه خواسته اند که فوراً نام 3 نفری که دستگیر شده اند را آشکار کند.

سازمان خارج کشور حزب کمونیست مائونیست، اطلاعیه ای صادر کرده و گفت: «برای ما روشن است که ضربه سختی به حزب خورده است. اما چنین ضرباتی در طول مبارزه طبقاتی رخ می دهند. ما بر اساس ایدئولوژی علمی خود و با تکیه بر ریشه هایمان در میان توده های تحت ستم از این ضربه سربلند خواهیم کرد و درفش سرخ را در بلند ترین قله های جنگ خلق برافراشته خواهیم کرد... شک نیست که رفقای جانبازمان نیز از ما می خواستند که در چنین مواقعی اشک خود را تبدیل به خشم علیه دشمن کنیم.»

بقیه از صفحه (40)

هنوز مبارزات حادی در پیشروی آنان قرار دارد و کارهای زیادی است که باید انجام دهند.

به موازات گذر کردن انقلاب فرهنگی پرولتاریائی از مراحل مختلف، جان تبدیل به یکی از رهبران برجسته حزب کمونیست چین شد. او نه تنها مبارزات پیچیده ای را علیه "رهروان سرمایه

داری" رهبری کرد بلکه به زیر و رو کردن "خاک" یعنی آن شرایط اجتماعی که از جامعه کهن برجای مانده بود و رهروان سرمایه داری از آن تغذیه می کردند، همت گماشت. تحت رهبری مائو، چان به بررسی تجربه و مشکلات جامعه سوسیالیستی پرداخت و خدمات مهمی به تکامل درک مائونیستی در باره سوسیالیزم کرد.

در سال 1975 مبارزه در حزب کمونیست چین به اوج نوینی رسید. در همین زمان او مقاله "در باره اعمال همه جانبه دیکتاتوری پرولتاریا" را منتشر کرد. این مقاله کوتاه اما فشرده بود و مانند یک بمب سیاسی منفجر شد و تاثیر گذاشت. این مقاله ماهیت متناقض سوسیالیزم را تجزیه و تحلیل کرد و نشان داد که سوسیالیزم یعنی کشمکش میان عوامل جامعه کهنه و جامعه نوین. چان درک مائونیستی را که سوسیالیزم یک جامعه در حال گذر است، تکامل داد. او گفت او لا، مالکیست سوسیالیستی هنوز کاملاً بدست نیامده است و بر احتی می توان آن را از دست داد. روابط میان مردم در تولید نیز باید بطور مستمر دچار دگرگونی شود؛ به عبارت دیگر مردم کارکن باید بطور فزاینده ای بدرون عرصه اداره تولید کشیده شوند و مهمتر از آن بر پایه آن تولید، بدرون عرصه اداره تمام جامعه منجمله تصمیم گیری در مورد مسائلی مانند اینکه چه تولید شود، برای چه تولید شود، هدف و سازمان اجتماعی جامعه چه باید باشد کشیده شوند. بعلاوه، روابط توزیعی نیز باید تغییر کند تا اینکه جامعه کم کم اصل بقیه در صفحه (45)

جانبازی های شان انقلاب پرولتری را به ثمر خواهد رساند !

به افتخار رفیق جعفر جانگوز و دیگر قهرمانان بخاک افتاده

بیانیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

جعفر جانگوز منشی عمومی و رفیق آیدین همیبات ، معاون منشی عمومی ، همراه با دیگر رفقا اوکان اونسل ، علی رضا صبور ، علاءالدین آتش ، کمال چکماک ، برناسایقیلی اونسل ، کنعان چاکجی ، اوکس قره اوغلو ، نیلان ایلیدیز ، ابراهیم اقدینیس ، بینالی گولر ، دورسون تورگوت ، گلناز ایلدیز ، چاقداش جان ، احمیت پرکتاش و وارسین کانتار هنگامیکه در مسیر خود به سوی محل برگزاری دومین کنگره حزب بودند به وسیله ارتش ترکیه محاصره شده و از زمین و هوا مورد هجوم قرار گرفتند . دشمن بخوبی رفیق جانگوز را می شناخت . وی چندین دهه برای رهائی خلق های ترکیه مبارزه کرده و این مبارزه را بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریا میدانست . وی بیش از ده سال در سیاهچال های ترکیه سپری کرد . در زندان نمونه جرئت کردن بود و در مقاومت الهامبخش . انقلابیون زندانی عاشقانه او را دوست داشتند و مقامات زندان از او منتفر بودند . این رفیق حتی هنگامیکه در زندان بود توجه زیادی به مسائل جنبش کمونیستی در ترکیه و در سطح بین المللی میکرد . رفیق

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از قتل شریراجه جعفر جانگوز منشی عمومی و شانزده رفیق دیگر از رفقای حزب کمونیست مائوئیست (ترکیه - کردستان شمالی) بدست اردوی ارتجاعی ترکیه ، اندوهگین و خشمناک است . سه هلیکوپتر توپدار و بیش از هزار سرباز در این عملیات که در واقع قتل عام هوایی بود شرکت داشتند . اردوی ترکیه از پیشرفته ترین ادوات الکترونیکی برای تعیین موقعیت این گروه و از پیشرفته ترین تسلیحات جهانی برای کشتار آنان استفاده کرد . این گواه آن است که طبقه حاکمه ترکیه در برخورد به بهترین فرزندان خلق های این کشور تا چه حد می تواند پست باشد . این مرتجعین وحشی و اربابان امپریالیست شان هراس و ترس واقعی در دل می پروراند زیرا خوب می دانند که کارگران ، دهقانان ، ملل تحت ستم و روشنفکران انقلابی و نیروهای دموکرات ترکیه عمیقاً از آنها منتفر اند . بدون حمایت همه جانبه امپریالیزم جهانی ، به ویژه امریکا و زرادخانه نظامی اش ، طبقه حاکمه ترکیه نمی تواند حتی یک روز دوام بیاورد .

جانگوز در سال 2002 آزاد شد و بلا فاصله نقش مهمی در سازماندهی کنگره موسس حزب کمونیست مائوئیست و تدوین خط سیاسی این کنگره بازی کرد. این کنگره یک نقطه عطف تاریخی بود که نقش کلیدی در تثبیت درک مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی در حزب ایفا کرد. از هنگام نخستین کنگره، رفیق جانگوز برای سازماندهی مجدد و تقویت حزب و راهگشائی در پیشبرد جنگ خلق، تلاش و مبارزه کرد. رفیق جانگوز حامی استوار جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بود. تحت رهبری او پیوند حزب با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی محکم تر از پیش شد و نقش بیشتری در تقویت جنبش بین المللی ایفا نمود.

از دست دادن رفیق جانگوز و دیگر رفقا و رزمندگان حزب برای انقلاب در ترکیه و سراسر جهان فقدان غم انگیزی است. ولی آنها بیهوده جان نباختند. ثمره جانبازی ها و مبارزات آنها از بذرهای انقلاب پرولتاریائی سر بدر خواهد آورد، از بذرهایی که وسیعا و عمیقا در میان توده های تمام ملیت های ترکیه کاشته شده و در قلب ها و روان شان به حیات ادامه می دهند. دشمن امیدوار بود حزب کمونیست مائوئیست را تار و مار بکند ولی حزب، در آغوش توده هایی که از صمیم قلب آنرا حمایت می کنند، وظیفه دشوار تبدیل اندوه و خشم به یک برنامه علمی انقلابی را شروع کرده است. دشمن امیدوار بود ترس در دل توده ها در ترکیه ببندازد، ولی هم اکنون هزاران نفر به احترام و افتخار رفقای بخاک افتاده در درسیم، استامبول، انقره و دیگر شهر

های ترکیه و اروپا، به مقاومت و سرپیچی از دشمن بلند شده اند. ما تمام انقلابیون پرولتر در ترکیه را فرامی خوانیم که در این لحظات دشوار و اندوه به گرد حزب کمونیست مائوئیست حلقه زده و برای رویارویی با چالش های جدیدی که این واقعه در مقابل حزب گذاشته بپا خیزند، مسئولست های تازه ئی به عهده گرفته و کاری را که رفقای بخون خفته آغاز کرده اند تا سرانجام پیروزمند به پیش برند. رفقای این حزب نقش مهمی در بنیانگذاری جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به عنوان مرکز جنبی نیروهای مائوئیست جهان ایفا کرده اند. یکی از وظایف این مرکز کمک به تقویت احزاب و سازمان های مائوئیستی جهان می باشد. کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تعهد میکند دوش بدوش حزب بایستد و با هر چه در توان دارد به آن در فایق آمدن بر مشکلات یاری کند تا هرچه سریعتر به نقطه عطفی در مبارزه انقلابی که توده های ترکیه ببقرارانه انتظارش را می کشند برسند. همانگونه که مائوتسه دون گفت: "

مبارزه، شکست، بازمبارزه، باز شکست، باز هم مبارزه... تا پیروزی، این است منطق خلق. " مهم نیست قدرت نظامی دشمن چقدر بزرگ است زیرا ثابت خواهد شد که ده ها میلیون نفر توده ستمدیده و استثمار شده در ترکیه، هنگامیکه کاملا رها شده و در مبارزه انقلابی سازمان یابند، قدرتمند تر اند. بالاخره، جنگ خلق، طبقه حاکمه شرور ترکیه و اربابان امپریالیستش را از صحنه پاک کرده، در را به روی آینده زیبا در

ترکیه و سراسر جهان خواهد گشود، آینده کمونیستی ای که رفیق جعفر جانگوز و دیگر قهرمانان بخون خفته برای تحقق آن جان شان را دادند.

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

24 جون 2005

بقیه از صفحه (42)

توزیع بر مبنای کار را کنار بگذارد و گام به گام بسوی ایجاد شرایط مادی و معنوی حرکت که در آن هر کس به اندازه توانش به جامعه خدمت می کند و به اندازه نیازهایش از جامعه دریافت میکند. سوسیالیسم با برقراری اصل "به هر کس به اندازه کارش" با یک جهش از استثمار دور میشود اما هنوز منبع تولید نابرابری هائی است که پتانسیل ستمگرانه دارند.

بدون مبارزه دائم برای دگرگون کردن همه گونه و هر گونه روابط میان مردم (و نه فقط روابط مالکیت) و بدون مبارزه در عرصه فرهنگ و ایده ها، بدون مبارزه دائم علیه بینش و عادات به ارث مانده از جامعه کهن، مالکیت سوسیالیستی نیز تبدیل به یک پوسته توخالی می شود که بجای فائق آمدن بر روابط کهن، در داخل این پوسته روابط کهنه به نشو و نما ادامه داده، تقویت شده و انتقام جویانه باز میگردند.

در جامعه سوسیالیستی مهمترین برخوردها در خود حزب رخ می دهد: میان آن افکار و سیاستهایی که منافع این بورژوازی نوین را نمایندگی می کنند با نمایندگان پرولتاریا، با طبقه کارگر که نمی تواند

خود را رها کند مگر اینکه همه را و همه جوانب جامعه را انقلابی کند. این برخورد و کشمکش در مبارزه میان دو خط ایدئولوژیک و سیاسی در درون حزب فشرده می شود: در برخورد میان بینش ها، اهداف، استراتژی ها و سیاستهایی که هر یک جامعه را در جهات متفاوت می رانند.

چنان در مقاله خود نوشت: «مبارزه طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی، مبارزه طبقاتی میان نیروهای سیاسی متفاوت و مبارزه طبقاتی در عرصه ایدئولوژیک (ایده ها) میان بورژوازی و پرولتاریا، طولانی و پیچیده خواهد بود و گاه حتا بسیار حاد خواهد شد...حتا اگر همه مالکین و سرمایه داران نسل قبل بمیرند، این مبارزات طبقاتی متوقف نخواهند شد و احیاء دوران بورژوائی توسط افراد در قدرت مانند لین پیانو، ممکن است.» در اینجا چنان از لین پیانو که در آن زمان مرده بود نام می برد ولی در واقع منظورش دن سیائو پین است. یکسال پس از اینکه این مقاله منتشر شد، مائو با صراحت گفت، «شما در حال انجام انقلاب سوسیالیستی هستید ولی هنوز نمی دانید که بورژوازی در کجاست. بورژوازی درست در درون حزب کمونیست است؛ آنهایی که راه سرمایه داری در پیش می گیرند.»

چنان نوشت، راه حل این است: «تجربه تاریخی به ما نشان می دهد برای اینکه پرولتاریا بر بورژوازی فائق آید و نگذارد چین تبدیل به یک کشور رویزیونیستی بقیه در صفحه (47)

پیام به حزب کمونیست مائوئیست (ترکیه - کردستان شمالی)

رفقای عزیز !

ازینکه یکبار دیگر رفقای گرانقدری در جاده خونین انقلاب ترکیه بخاک افتادند بی نهایت غمگین و متأثر هستیم . ضایعه بزرگ جانباختن رفیق جعفر جانگوز منشی عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست مائوئیست و رفقای دیگری از رهبری و اعضای حزب نه تنها برای حزب شما بلکه برای کل جنبش کمونیستی بین المللی ، منجمله حزب ما ، یک چالش جدی بوجود آورده است . ما باید همه با هم ، غم سنگین از دست دادن این عزیزان را به نیروی فعال مبارزاتی علیه دشمنان غد ار مان مبدل نمائیم . ما ظرفیت عظیم جانبازی رفقای خود را در ترکیه به دیده قدر می نگریم . قویا باور داریم که آنها قادر خواهند شد از این پیچ و خم نیز موفقانه گذر نمایند و به پیشروی شان در مسیر انقلاب ادامه دهند . به رفقا اطمینان می دهیم که در این پیشروی ، شانه به شانه با آنها حرکت خواهیم کرد ، همانگونه که تا حال یکجا با هم و یکجا با سائر احزاب و سازمان های مائوئیست جهان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به پیش رفته ایم .

رفقا !

ما اردوی دولتی فاشیست و خونخوار ترکیه را ، که با سببیت و درندگی رفقای عزیز مان را به قتل رساند ، از نزدیک

می شناسیم . قبل از نفوذ یابی سوسیال امپریالیست های شوروی در افغانستان ، طی چند دهه ، مستشاران نظامی ترک ، اردوی شاهی افغانستان را تعلیم میداد و این اردو طبق مدل اردوی دولتی ترکیه سازماندهی شده بود . پس از تجاوز نظامی امپریالیست های امریکائی و متحدین شان بر افغانستان و اشغال کشور توسط آنها ، نظامیان فاشیست ترک تحت سرپرستی اربابان امپریالیست شان به افغانستان برگشته اند . آنها بخش مهمی از قوت های اشغالگر را تشکیل می دهند . جنرال های ترکی تا حال چند بار نقش فرماندهی بخش های مهمی از قوت های اشغالگر را بر عهده گرفته اند . مستشاران نظامی ترک یکجا با مستشاران نظامی امریکائی ، " اکادمی نظامی افغانستان " را که دران افسران اردوی رژیم دست نشانده تعلیم داده می شوند ، اداره می نمایند . دستان جنایتکار اردوی فاشیست ترکیه به خون توده های افغانستانی رنگین است . به سختی می کوشیم تا دوش به دوش شما رفقا با این اردوی خونخوار و فاشیست بجنگیم . وقتی درفش جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی در افغانستان بر افراشته شود ، جزو تام های اردوی ترکیه همانند سائر قوت های اشغالگر ، آماج این جنگ خواهند بود .

امکان پذیر نباشد. و مطمئناً تا زمانیکه به آن نرسیده ایم، در این مسیر **گذار** نباید فرمان توقف دهیم.»

شرح مفصل این نظریه و معانی مشخص سیاسی و اجتماعی و اقتصادی آن در اثری به نام **کتاب اقتصاد سیاسی شانگهای**، نگاشته شد. این اثر توسط یک تیم تحت نظر چان نوشته شد. کتاب شانگهای یک اثر غنی و منحصر به فرد است که اقتصاد سیاسی سوسیالیزم را تشریح می کند. کتاب شانگهای، این درک مارکسیستی که اقتصاد در نهایت نه روابط میان چیزها بلکه روابط میان انسانهاست را از زیر آوار بیرون کشیده و آن را بسط می دهد. نویسندگان، کتاب خود را خطاب به « جوانانی که در خط اول در روستاها و کارخانه ها ... مبارزه می کنند» نوشته اند و می گویند: «این جوانان برای اینکه نبرد خود را بهتر پیش برند و به لحاظ سیاسی سریعتر تعلیم یابند، باید مقداری اقتصادی سیاسی مطالعه کنند.»

این اثر تبارز خوبی از اهداف انقلاب فرهنگی پرولتاریائی است. این کتاب در خدمت به آن است که توده ها آگاهانه بلند شوند و برای رهائی بشریت مبارزه کنند. این کتاب می خواهد که مردم در شمار هر چه وسیعتر مارکسیزم را درک کنند و آنچه را که در گذشته درست بود و دیگر درست نیست کنار بگذارند و نکات کلیدی آن را وسیعاً فرا گیرند و درک عمیق مارکسیستی را تبدیل به دارائی خود کنند. این کتاب چندین بار اصلاح شد. نویسندگان آن تلاش می کردند در جریان بقیه در صفحه (50)

جدا تلاش خواهیم کرد که فرارسیدن آن روز به درازا نکشد .

رفقا !

یکبار دیگر غم شریکی و همبستگی عمیق رفیقانه ما را بپذیرید و آن را به اطلاع صفوف حزب و توده های تحت رهبری حزب برسانید .

حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان

15 اسد 1384 (6 اگست 2005)

بقیه از صفحه (45)

(سوسیالیست در نام ولی ماهیتا سرمایه داری) شود، باید دست به اعمال دیکتاتوری بر بورژوازی در همه جوانب جامعه و در همه مراحل بزند.» چان با آوردن نقل قولی از مارکس شرح می دهد که این "دیکتاتوری همه جانبه" به چه معناست: پیشروی گام به گام در جهت « محو تمایزات طبقاتی بطور عموم، محو تمام روابط تولیدی که این تمایزات بر آن متکی است، محو تمام روابط اجتماعی که بر این روابط تولیدی منطبق است، و انقلابی کردن تمام افکاری که نتیجه این روابط اجتماعی است.»

چان نتیجه گیری می کند که، «تتها راه دست یافتن به این هدف، ... اعمال همه جانبه دیکتاتوری پرولتاریا بر بورژوازی و ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا تا به آخر و تا زمانی است که این **چهار کلیت** از روی کره زمین محو شود و دیگر موجودیت بورژوازی و دیگر طبقات استثمارگر یا زاده شدن بورژواهای نوین،

اردوی رهائیبخش خلق چهار حمله هماهنگ را پیش می برد

نقل از سرویس خبری جهانی برای فتح - 20 می 2005

انقلابیون توانستند در مقابل حملات آن مقاومت بنمایند. یک روزنامه گزارش داد که هنگام حمله، 500 پولیس مسلح در پوسته میرچایا، 250 نفر پرسونل اردوی شاهی در پسته نظارت قول اردوی بندی پور، 800 نفر از سربازان اردوی شاهی نیپال در فرقه چور هوا و حدود 1500 در فرقه نظامی داراپانی بودند. بعداً، زیر فشار اردو، روزنامه ها تصویر متفاوت ارائه کردند.

اردوی رهائیبخش خلق در چند دقیقه تاسیسات پولیس میرچایا و بانک توسعه ملی روستا را تصرف کرد، اسلحه ها را مصادره کرده و چندین ساعت برای فتح کمپ نظامی بندی پور جنگید. چهار ساعت پس از شروع حمله هلیکوپتر های توپدار وارد صحنه شدند، اما اردوی رهائیبخش توانست تمام سلاح ها و مهمات را تصرف کرده و ساختمان های کمپ نظامی را نابود کند. ده ها تن از پرسونل اردوی شاهی کشته شدند.

بعد از حمله، اردوی شاهی زوزه کنان مانند لاشخورهایی که لانه شان ویران شده باشد به درون دهکده ریختند و جنگ و گریز ادامه یافت. بر اساس یادداشتی توسط گزارشگر ویژه جانادیش در بخش زانوشاه، اردوی شاهی روستا های نزدیک به تپه سیوالیک را بمباران کرد.

اردوی رهائیبخش خلق که تحت رهبری حزب کمونیست مائوئیست نیپال قرار دارد، تعرض خود را در شرق به سطح بالاتر برد و همزمان به سه پایگاه نظامی و یک پسته پولیس حمله کرده و شکست های جدی به دشمن وارد آورد.

آژانس خبری نیپال نیوزکام روز دهم می نوشت: "بر اساس آخرین اخبار، صد ها شورشی مسلح از حدود ساعت ده شب دوشنبه (9 می) به پایگاه های مشترک امنیتی در بندی پور و چور هوا و ایلکا و پسته پولیس در میرچایا واقع در ولسوالی حمله کردند. هر سه پسته در نزدیکی شاهراه شرقی - غربی که همچنین بنام شاهراه ماهندرا معروف است، می باشند. شورشیان شاهراه را با قطع درخت مسدود کرده بودند. در نتیجه قوای امدادی امنیتی هلیکوپتر های مجهز به دوربین شب بین را به نقاط مذکور گسیل داشتند." برخی دیگر از رسانه های نیپالی توانسته اند قبل از آنکه اردوی شاهی راه اطلاع رسانی را مسدود کند، پوشش خبری بدهند. یک روزنامه خبری گزارش داد که: "هزاران انقلابی مائوئیست به سه فرقه نظامی حمله کردند و جنگ تا شش صبح روز بعد ادامه داشت."

اردوی شاهی یک هلیکوپتر توپدار برای حمله به مائوئیست ها فرستاد ولی

روزنامه جاندیش گفت: "با شروع حمله همزمان به چهار کمپ نظامی، اردوی رهائیبخش خلق به جنگ های موضعی پرداخته است. ما کاملاً در نقشه های خود موفق بوده ایم. فرقه های قول اردوی میرچایا تسخیر شدند. به بندی پور ضربه وارد آمده بخشا تسخیر شد. به دوتای دیگر، چوراهوا و جاراپانی، شدیداً ضربه زده شد."

در گفتگو راجع به دستاورد های اردوی رهائیبخش در این نبرد ها، آنانبا در ادامه گفت: "بزرگترین دستاورد این جنگ ها پیریزی مینا برای جنگ های موضعی آینده می باشد. موفقیت اولین نقشه از مرحله تعرض استراتژیک در جبهه شرق، تحلیل حزب ما را مبنی بر اینکه تعرض استراتژیک باید بر شاهراه ها، شهر ها و قول اردو ها تمرکز بنماید، تأیید کرد. ما نه تنها جنگ های متحرک و موضعی را یاد گرفتیم، بلکه همچنین نبرد در جنگ موضعی ثابت را در حین جنگیدن فرا گرفتیم."

"در رابطه با فرماندهی منطقه شرق باید بگویم که این سطح از جنگ برای ما بیسابقه بود و جنگ موضعی با حملات همزمان به چهار کمپ نظامی، واقع در جایی که اردوی شاهی ستون فقرات و قلب خود میخواند، یعنی شاهراه شرقی - غربی، برای اردوی رهائیبخش خلق دستاورد بزرگی است. بعد از به اتمام رساندن این نقشه، دشمن هزاران نفر از سربازان اردوی شاهی، منجمله غند رنجر خود را که بهترین واحدش است برای محاصره و نابودی ما بسیج کرد. ولی اردوی رهائیبخش خلق نه تنها

بیش از پنجاه شهروند زخمی و یقیناً ده ها تن دیگر کشته شدند.

در دو روستا واقع در بخش های سیندهولی و اودایاپور، اردوی شاهی سعی کرد نیروهای مائوئیست را محاصره و نابود بنماید، ولی در کمین افتاده و در این نبرد تارو مار شد. در یک روستا، لیک جانی، 35 نفر از اردوی شاهی در جا کشته شده و یقین است که ده ها تن دیگر زخمی شدند. اردوی رهائیبخش نیم درجن تفنگ و هزاران حلقه مهمات، همراه با انبار بزرگی از دیگر ادوات جنگی را مصادره نمود. در جارایوتار نیز اردوی رهائیبخش خلق اسلحه های را مصادره کرد، 12 تن از سربازان اردوی شاهی کشته شدند و به همان تعداد نیز زخمی شدند. 3 رزمنده از اردوی رهائیبخش خلق در این نبرد جان باختند. بعد از حملات اردوی رهائیبخش خلق، فنودال مستبد گیاندر شاه هزاران نیرو از اردوی شاهی، منجمله غند رنجر خود را که بهترین واحدش به حساب می آید برای محاصره و نابودی انقلابیون مائوئیست بسیج کرد. گفته می شود مدت یک هفته نبرد های متحرک و موضعی، سطح بالاتری از جنگ نسبت به جنگ های چریکی، باعث روحیه باختگی شدید اردوی شاهی گردیده است.

رژیم کتمندو به سانسور مطبوعات ادامه می دهد. به نظر می رسد حالت فوق العاده لغو شده باشد، ولی کماکان آزادی های مدنی را تقلیل داده اند. رفیق آنانبا، عضوی از رهبریت دفتر سیاسی حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) و فرمانده بخش شرقی اردوی رهائیبخش خلق، به

آن، مطلقاً ضروری بود. آنهایی که فکر می‌کنند راه دیگری برای رهائی بشریت موجود است باید دست به استدلال بزنند و نه تهمت.

این واقعیت که سوسیالیسم در چین سرنگون شد بخودی خود نشان نمی‌دهد که اشتباهاتی صورت گرفت. همانطور که انقلابیون چین در آخرین نبرد خود خاطر نشان کردند، در قرن‌های گذشته، طبقه سرمایه‌دار در ابتدای تولدش، بارها دست به انقلاب علیه فئودالیسم زد و بارها در این مبارزه شکست خورد و عقب‌رانده شد تا اینکه بالاخره پیروز شد. راه پیروزی طبقه پرولتاریا از این هم سخت‌تر و پیچیده‌تر است و بیش از اینها شامل پیروزی و شکست خواهد بود. زیرا پرولتاریا اولین طبقه انقلابی در تاریخ است که هدفش به قدرت رساندن یک طبقه استثمارگر بجای طبقه استثمارگر دیگر نیست و نمی‌تواند پیروز شود مگر اینکه **تمام چهار کلیت از روی کره زمین محو شود**. بنا بر این راه پرپیچ و خم‌تر خواهد بود و توده‌ها آنقدر علیه زنجیر هائیکه پتانسیل بشریت را به اسارت کشیده شورش خواهند کرد تا بالاخره موفق به درهم شکستن همیشگی آنها شوند.

کتاب شانگهای با نقل قول‌هایی از مارکس می‌گوید: " برای دست یافتن به علم مسیر نرم و راحتی موجود نیست " و " تنها آنانی که از خستگی راه و شیب‌های تند آن نمی‌هراسند چانس دست یافتن بقیه در صفحه (59)

قهرمانانه جنگید و تلاش‌های آنها را عقیم گذاشت بلکه همچنین خسارات جدی به دشمن وارد آورده و سلاح‌های سنگین و مهمات به غنیمت گرفت. "

در این نبرد عده‌ای از افراد اردوی شاهی به اسارت اردوی رهائیبخش درآمده بودند که بنا به گزارش روزنامه‌های ژانادیش صحیح و سالم آزاد شدند و به خانه‌های خود بازگشتند. در این نبرد 37 تن از اردوی رهائیبخش جان باختند. 6 رفیق دیگر زخمی شدند.

بقیه از صفحه (47)

مبارزات سیاسی شان با رهروان سرمایه‌داری به درک عمیق‌تری از اقتصاد سیاسی سوسیالیسم دست‌یابند و آن را در کتاب منعکس کنند. رهروان سرمایه‌داری بلافاصله پس از کسب قدرت، این کتاب را غیر قانونی کرده و نسخه جدید را که در چاپخانه بود مصادره کردند.

پس از درگذشت چان، مطبوعات غربی و چینی سیلی از دروغ و بهتان را بسوی او سرازیر کردند. همین مسئله نشان‌دهنده جایگاه بزرگ چان در انقلاب پرولتری است. بهتان‌ها از سوی کسانی بسوی او سرازیر شده که آماج حملات او و انقلاب فرهنگی پرولتاریائی بودند. انقلاب فرهنگی پرولتاریائی مرتفع‌ترین قله‌ای است که تا کنون بشر فتح کرده است. ارزیابی مائوئیستی ما از زندگی چان مبتنی بر این درک است که انجام انقلاب

فرهنگی پرولتاریائی برای حفظ دیکتاتوری پرولتاریا و خدمت به اهداف

چان چون چیائو رهبر برجسته مائوئیست

(1917-2005)

نقل از سرویس خبری جهانی برای فتح

این رهبران را که چان تمام نفوذش را از دست داده، نشان می دهد.

4 نفر در سال 1981 محاکمه شدند و منتهم به "افراط‌گری در جریان انقلاب فرهنگی" و "کوشش برای گرفتن قدرت پس از مرگ مائو" شدند. چیان چین و چان چون چیائو به مرگ محکوم شدند که بعداً با یک درجه تخفیف به حبس ابد تبدیل شد. دو رفیق دیگرشان به نام های یائو ون-یوان و ون-هان ون که در دادگاه سازش کردند به 20 سال حبس محکوم شدند. چیان چین در سال 1991 پس از 15 سال در زندان انفرادی، بطرز مشکوکی درگذشت. ون در سال 1998 آزاد شد و در بیرون زندان درگذشت. یائو نیز آزاد شد و گفته می شود هنوز زنده است. طبق گفته خبرگزاری سینخوا چان چون چیائو در سال 1998 بدلیل پزشکی آزاد شد. اما دولت چین آنقدر در باره موقعیت وی مخفی کاری می کرد که همه می پنداشتند وی در همان سال 1998 درگذشته است.

در دادگاه، چیان چین بطرز قدرتمندی از خود و خط مائودفاع کرد. چان چون چیائو

چان چون چیائو (چانگ چونگ چیائو) یکی از برجسته ترین رهبران انقلابی قرن بیستم در سن 88 سالگی در گذشت.

چان چون چیائو و رفیق چیان چین، همسر مائوتسه دون، از اعضای گروه موسوم به "گروه 4 نفره" بودند که البته باید آن را "گروه 5 نفره" خواند زیرا این 4 نفر نزدیکترین پیروان مائوتسه دون در رهبری حزب کمونیست چین بودند. یکماه پس از مرگ مائو در سال 1976، آن دسته از رهبران حزب که مخالف این 4 نفر بودند، برای گرفتن قدرت، دست به یک کودتای نظامی زدند. این 4 نفر را دستگیر کرده و با سرکوب خونین، نقطه پایان بر **انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی** (که علیه این دسته از رهبران برپا شده بود) گذاشته و سوسیالیزم را سرنگون کردند.

خبر درگذشت چان چون چیائو را خبرگزاری سینخوا در 10 می 2005 منتشر کرد. اما وی در 21 اپریل درگذشته بود. رهبران چین مرگ وی را به مدت سه هفته مخفی کردند زیرا می ترسیدند خبر آن موجب بلند شدن حرکت‌های طرفداری از مائو و ضدیت با رهبران فعلی شود. این مسئله بی پایه بودن ادعای

نفر این بود که می خواستند از پکن، یک شورش نظامی را در شانگهای، علیه کودتای نظامی، سازمان دهند (چنان چون چیائو رهبر حزب در شانگهای بود) و به این ترتیب تمام کشور را به مقاومت در مقابل کودتا بلند کنند.

در ظاهر رهبر کودتا شخصی به نام هواکوفن بود. هواکوفن در زمان حیات مائو بعنوان جانشین وی انتخاب شده بود. ظاهراً وی در سازش با نیروهای قدرتمندی که ضد مائو و سیاستهای وی بودند، این کودتا را رهبری کرد. اما رهبر واقعی کودتا، دن سیائو پین بود. دن، رهبر "رهروان سرمایه داری" در حزب کمونیست چین بود که مائوتسه دون از طریق انقلاب فرهنگی پرولتاریائی وی را سرنگون کرد. در فاصله کوتاهی پس از کودتا، وی هواکوفن را کنار زد و بطور آشکار مسیر چین را عوض کرد و بسرعت چین را از یک کشور سوسیالیستی که قطب نمای تمام تصمیم گیری هایش "خدمت به مردم" بود تبدیل به کشوری کرد که راهنمایش این بود: "ثروتمند شدن شکوهمند است!"

دن سیائو پین، بطور کامل چین را در جاده سرمایه داری قرار داد و چین آنچیزی شد که امروز می بینیم. قبل از این کودتا، مردم بطور روزافزونی رهبری تمام عرصه های جامعه را در دست می گرفتند و در سطوح گوناگون تبدیل به اداره کنندگان آن شده بودند؛ توده های مردم مطالعه و مناظره می کردند و بدون هراس، مقامات دولتی و حزبی و یکدیگر را به نقد می کشیدند و در تصمیم گیری

که از بیماری سرطان رنج می برد حاضر به همکاری با مقامات نشد و حتا حاضر نشد در دادگاه صحبت کند و تنها به رد اتهامات خویش اکتفا کرد. در تمام طول دادگاه با نگاه تیز و برنده اش مقامات دادگاه را تحقیر کرد. کسانی که صحنه های فیلم این دادگاه را در تلویزیون های جهان دیده اند هرگز نگاه او را فراموش نمی کنند.

چیان چین در دادگاه گفت سرنگون کردن آن دسته از رهبران حزب که عزم کرده بودند چین سوسیالیستی را به عقب کشانده و سرمایه داری را احیاء کنند، کار درستی بود. او اضافه کرد، کسانی که امروز در حال محاکمه آنان و هزاران انقلابی دیگرند بهتر است بخاطر از دست دادن شغلایشان گریه نکنند.

اکنون که به گذشته می نگریم و رژیم کنونی چین را با رژیم سوسیالیستی زمان مائو و انقلاب فرهنگی پرولتاریائی مقایسه می کنیم تفاوت میان این دو را خوب می بینیم. می بینیم که تفاوت میان آن سوسیالیزم (حتا اگر در جریان انقلاب فرهنگی پرولتاریائی دچار "افراطی گری" هم شده باشد) با رژیم کنونی، تفاوت میان شب و روز است. تفاوت میان آن رژیم که مرتباً توده ها را در سطح میلیونی وارد زندگی سیاسی فعال می کرد با رژیم کنونی که سوسیالیزم را سرنگون کرد و بعداً قتل عام خونین میدان آسمانی (تین آن من) را در سال 1989 مرتکب شد که مردم را مرعوب کرده و مخالفت و نارضایتی را در نطفه خفه کند، تفاوت میان شب و روز است. یکی از اتهامات 4

فحشا و کشتن فرزندان دختر تازه تولد یافته در سال 1949 با پیروز شدن جنگ انقلابی درازمدت و سرنگون شدن نمایندگان قدرتهای خارجی و فنودالها و سرمایه داران انحصاری که در اتحاد با قدرتهای خارجی حکومت می کردند، چین جهشی به سوی آینده کرد. سوسیالیسم، کارخانه ها و دیگر واحدهای تولیدی بزرگ را تبدیل به دارائی مردم کرد و در طول دهه بعد و از طریق مبارزات بزرگ، مالکیت کلکتیو دهقانی در کشاورزی برقرار شد. اما مائو، با مطالعه این تجارب و تجربه اتحاد شوروی در دوره سوسیالیست و احیاء سرمایه داری پس از مرگ استالین، مشاهده کرد که برقراری مالکیت سوسیالیستی کافی نبوده و ضامنی در مقابل احیاء سرمایه داری نیست. مائو مشاهده کرد که در اتحاد شوروی سوسیالیستی و بدرجات نگران کننده ای در خود چین، یک طبقه سرمایه دار نوین، سربلند کرده است و یک بورژوازی نوین درست در درون خود حزب کمونیست از میان آنهایی که قبلا انقلابی بودند بوجود آمده که می گویند انقلاب بس است و با در قدرت بودن خودشان مسئله انقلاب را خاتمه یافته تلقی می کنند. در مقابل اینان مائو معتقد بود اگر انقلاب به پیشروی ادامه ندهد حتما به خطر می افتد.

این دو گرایش در درون حزب کمونیست چین درگیر مبارزه با یکدیگر شدند. در سال 1966 مائو این مبارزه را از چارچوبه رهبری حزب بیرون برد و به بقیه در صفحه (38)

بر سر آینده جامعه شرکت می کردند. پس از کودتا، شهرهای چین تبدیل به مشقت خانه های تولیدی شد که صدها میلیون نفر در قرن 21 تحت شرایط قرن 19 روزانه 12 ساعت و هفته ای هفت روز کار می کنند و با این وجود قادر به تامین خانواده خود نیستند و همواره در بیم بیکار شدن می باشند؛ یعنی در شرایطی زندگی می کنند که نیم قرن پیش پس از پیروزی انقلاب در چین از بین رفته بود. این صدها میلیون تمام زندگی خود را در زحمت می گذرانند نه بخاطر آنکه شرایط رهائی بشریت را فراهم کنند بلکه برای آنکه سرمایه داران کشورهای امپریالیستی و پیمانکاران و دلالان محلی آنان ثروتمندتر شوند. دهقانان که هنوز اکثریت مردم چین می باشند هر چه عمیق تر در مگاک فقر و حقارت فرو می روند و در زیر بار سنگین مالیات های فنودالی کمرشکن می شوند و گاه حتا تکه زمینشان را از کف می دهند. حتا طبقات میانی در معرض فشارهای مستبدانه قطب ها و خودکامگان حزبی قرار دارند و از یک زندگی معنی دار محرومند.

ثروتمندان حزبی و غیر حزبی در برج های پر زرق و برق مشرف بر کپرنشینان غذا صرف می کنند و مقامات حزبی باد در غیغب انداخته و در مورد مهارت خود در زمینه "اداره کردن گدایان" یعنی استفاده از چماق و باتون پلیس برای راندن گرسنگان از خیابانهای اصلی شهر، سخنرانی می کنند. تمام کشور غرق در بیماری های اجتماعی است که در چین سوسیالیستی از بین رفته بود: اعتیاد،

آشغال ها!

در مورد نتایج انتخابات ریاست جمهوری

4 تیر 1384

نقل از " حقیقت " (ارگان نشراتی حزب کمونیست ایران (م ل م))

ایران به ژاندارم و پایگاه اصلی امپریالیسم در منطقه. در این میان تک مضراب های دکتر معین در مورد آزادیهای سیاسی تنها و تنها برای آن بود که بازار انتخابات را برای سیاستگذاران اصلی جمهوری اسلامی گرم کند. از طرف دیگر، وعده توزیع پول نفت از سوی کروی در این جامعه فقر زده آنقدر ملموس بود که گروه زیادی از رای دهندگان با خوشحیالی نام او را در صندوق بریزند، ولی کروی از اولش هم قرار نبود رئیس جمهور شود.

دعوی اصلی پشت پرده که گاه به گاه به بیرون درز می کرد (و می کند) بر سر جوابی است که هیئت حاکمه ایران بالاچار و هر چه سریعتر باید به طرح خاورمیانه ای آمریکا بدهد. کاخ سفید علاوه بر موضعگیری ها و فشارهای رسمی که برای همسو کردن رژیم اسلامی با سیاستهای اصلی خود اعمال می کند، ارتباطات و رایزنی های پشت پرده با سران این رژیم را بی وقفه ادامه می دهد. تا به حال حداقل دو نامه غیر رسمی از سوی سران آمریکا به تهران رسیده که در

سرانجام بازی انتخابات ریاست جمهوری اسلامی تمام شد. سر و کله احمدی نژاد از صندوق بیرون آمد و این چیزی غیر قابل انتظار نبود. نتایج دور اول انتخابات به روشنی نشان می داد که رژیم بحران زده و نامنجم اسلامی چنین گزینه ای دارد. حضور رفسنجانی و کروی و معین و قالیباف بازی نبود. اما عمق بحران حاکم بر جامعه و فشارهای تحمل ناپذیری که از جانب مردم و نیز از سوی امپریالیسم آمریکا رژیم را در منگنه قرار داده، خواهان پاسخی مشخص بود. در تبلیغات علنی و پر سر و صدای این دوره، همه کاندیداها مثل هم حرف می زدند. همه از اصلاحات ضروری می گفتند. وعده تامین اجتماعی می دادند. از تعامل با جهان و حل مشکل رابطه ایران و آمریکا صحبت می کردند. گلوبالیزاسیون امپریالیستی را به رسمیت می شناختند و معتقد بودند که جمهوری اسلامی باید جای خود را در این وضعیت جدید بین المللی معنی کند. همگی تنها راه نجات نظام منفور و بحران زده اسلامی را بازگشت به رویای تحقق نیافته شاه سرنگون شده معرفی می کردند: تبدیل

آنها پیشنهاد سازش با بخشی از دستگاه حاکمه به شرط حذف مسالمت آمیز بخشی دیگر که شامل نهاد ولایت فقیه و باندهای سیاسی و نظامی و امنیتی حول و حوش آن می شود مطرح شده است. امپریالیسم آمریکا صراحتاً از خامنه ای و اطرافیانش خواسته که مثل بچه آدم، قدرت سیاسی را کنار بگذارند و به حوزه های دینی برگردند و خیالشان هم جمع باشد که شامل عفو اربابان خواهند شد و آمریکایی ها آنان را از گزند خشم توده های مردم حفظ خواهند کرد. شاید هم برایشان از سرنوشت جنایتکاران نازیست آلمان مثال آورده باشند که چطور آمریکایی ها به آنان امان دادند و بی سر و صدا از جنگال عدالت رهیشان کردند.

این پیشنهاد که هنوز هم به جای خود باقیست، کک به تنبان سران تبهکار رژیم ایران انداخت. چه بسا هدف آمریکا از طرح این پیشنهاد، تشدید تضادهای درون جمهوری اسلامی و تضعیف کل رژیم بود. به هر حال، رفسنجانی به این امید پا به صحنه انتخابات گذاشت که شرایط گذار برای انجام پیشنهاد آمریکایی ها تحت پرچم او فراهم شود. حرفهای معین و قالیباف و مهر علیزاده هم در جهت پاسخ مثبت به نامه های کاخ سفید قرار داشت. هرکس از اینها و در واقع هر بخشی از هیئت حاکمه که اینان سخنگویش بودند سعی می کرد در این مناقصه آمریکایی برنده شود و خود را ارزانتر عرضه کند. اما آن بخش هیئت حاکمه که موقعیت خود را بیشتر از بقیه در خطر می دید و حذف شدنش را بو می کشید به دست و پا افتاد و

چاره اندیشید. در همان روزهای آغازین تبلیغات رژیم برای انتخابات، خامنه ای سخنرانی کرد و گفت: یکی از معیارها برای انتخاب رئیس جمهور اینست که ببینید دشمن می گوید چه کسی خوبست انتخاب شود. آنوقت شما به کسی که در مقابل اوست رای بدهید. با توجه به بحثهای آن دوره رسانه های غرب، شک نیست که خامنه ای مستقیماً رفسنجانی را نشانه گرفته بود. تأکید مجدد خامنه ای بر اینکه همه جناح ها نقش بال های یک پرند را دارند بیشتر از اینکه تعریف و تمجید از جناح های رقیب حکومتی باشد هشدار می بود به اینکه همه ما در یک قایق نشسته ایم و در این دریای توفانی اگر کسی کاری کند که این قایق سوراخ شود همه با هم غرق خواهیم شد. در مقابل، جناح رفسنجانی از هر حربه ای برای تأثیرگذاری بر محافل و باندهای قدرت سیاسی و نظامی و اقتصادی، و نیز بر افکار عمومی استفاده کرد تا خود را مقبول جهان خارج و تنها آلترناتیو مدیریت بحران جلوه دهد. او کوشید سرمایه داران بزرگ و متوسط بخش خصوصی را در داخل و خارج کشور بسیج کند. از تنش زدایی حرف زد. منت آمریکایی ها را کشید. کریستین امانپور را Hashemi واسطه قرار داد. کارناوال راه انداخت. جوك گفت. گریه کرد. 2005 اما سنبه رقبایش که در تنگنا قرار گرفته بودند پر زورتر بود. بخش رهبری کننده قدرت سرکوبگر نظامی و امنیتی همراه با شبکه اصلی رهبری مذهبی با تمام قوا به میدان آمدند. برای بقاء دست به مقاومت زدند. نتایج دور اول از قبل برای هر دو

حریف اصلی روشن بود. اتفاقی نبود که جزوات و سی دی های افشاگرانه در مورد رفسنجانی و احمدی نژاد در مقیاس میلیونی در سراسر کشور توزیع می شد. طرفداران هر یک، رکبک ترین فحش ها را در کوچه و بازار نثار طرف مقابل می کردند. در اینجا تعداد آرای که میلیونها نفر به خاطر وابستگی به رژیم، یا از سر فرصت طلبی، جهل و توهم به حساب این یا آن کاندید ریخته بودند هیچ ارزش و نقشی نداشت. فرماندهان سپاه و دستگاه اطلاعاتی رژیم بار دیگر اثبات کردند که «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید»، حتی اگر پای یک انتخابات فرمایشی و نامزدهای مرتجع و امتحان پس داده در میان باشد. درصد شرکت کنندگان را تقریباً دو برابر اعلام کردند تا کل هیئت حاکمه بتواند برای مرعوب و نومید کردن توده های ناراضی که از شرکت در انتخابات سر باز زده بود از این آمار استفاده کند. احمدی نژاد را به زور اسلحه در پشت پرده به رده دوم رساندند و در واقع به همدستان و رقبای خود در حکومت و همینطور به آمریکا اعلام کردند که «آن پیشنهاد را قبول نداریم. در جمهوری اسلامی با ما طرف معامله هستید. بنابراین به فکر پیشنهاد جدیدی باشید که ما را حذف نکند. باور کنید ما هم خواهان تعامل با شما هستیم.» راه یافتن احمدی نژاد به دور دوم هیچ معنایی جز این نداشت که برنده نهایی انتخابات هم خواهد بود، که چنین نیز شد.

اما انتخابات ریاست جمهوری اسلامی، صحنه برخورد سیاستهای آشتی ناپذیر هم

بود: سیاست شرکت در این نمایش ارتجاعی در برابر سیاست تحریم انتخابات. بعد از رسوایی و شکست آشکار دوم خرداد و روشن شدن دست خاتمی، پیشاپیش روشن بود که بخش بزرگی از مردم دیگر اعتمادی به جناح ها و شخصیت‌های حکومتی ندارند و همه را سر و ته از یک کرباس می دانند. ماه ها قبل از اینکه نیروهای اپوزیسیون شعار تحریم انتخابات را طرح کنند، این حرف از زبان قشرهای مختلف مردم شنیده می شد که: «اینبار کور خوانده اند. ما که در این انتخابات شرکت نخواهیم کرد.» به احتمال زیاد بسیاری از این مردم معترض هنوز به عمق سیاستی که در دوم خرداد 76 به اجرا گذاشته شد پی نبرده بودند. هنوز قبول نداشتند که ماجرای دوم خرداد در اساس یک پروژه امنیتی برای حفظ نظام جمهوری اسلامی در برابر امواج بحران و مقاومت توده ها بود. هنوز از تأثیرات سموم مسالمت جویانه و رفرمیستی که مداحان و توجیه گران دوم خرداد و خاتمی طی هشت سال گذشته در ذهن جامعه رسوخ داده اند خلاص نشده بودند. اما علیرغم همه اینها، اینبار مصمم بودند که کلاه سرشان نرود. دستگاه سیاستگذار و اطلاعاتی رژیم از مدتها قبل در مورد میزان شرکت مردم در انتخابات دست به نظرسنجی زده، به نتایج نگران کننده و هولناکی دست یافته بود. بر پایه همین نظرسنجی ها بود که سیاست منظم و حساب شده تبلیغات انتخابات ریاست جمهوری در رسانه های گروهی و به ویژه صدا و سیما طراحی شد. آماج اصلی این حجم عظیم و بیسابقه از تبلیغات شبانه

روزي در هم شکستن روحیه میلیونها مردم معترضی بود که نمی خواستند در انتخابات شرکت کنند. هدف اصلی منفعل کردن ناراضیان فعال بود. رژیم می خواست به آنان بقبولاند که هیچ کاری از دستتان بر نمی آید چون بوق های تبلیغاتی ما قویتر و فراگیرتر است. وقتتان را تلف می کنید. بهتر است ساکت کنار بنشینید و فکر اینکه اینبار انتخابات شکست خواهد خورد را از سر بیرون کنید. همین افکار عمومی معترض نسبت به حضور رفسنجانی در جمع نامزدهای انتخاباتی، واکنشی دوگانه بروز داد. چهره منفور رفسنجانی باعث شد که بخش بزرگی از معترضان بر سیاست عدم شرکت در انتخابات محکمتر شوند و زبان افشاگریشان در مورد بازیهایی رژیم تیزتر شود. اما همزمان توهم کهنه «اجبار به انتخاب از بین بد و بدتر» در بین بخش دیگری از مردم زنده شد و کم نبودند کسانی که با التماس از بقیه می خواستند که به معین رای بدهند تا رفسنجانی دوباره سر کار نیاید. بازی «انتخاب از بین بد و بدتر» قوانین و قواعد خود را داشت. همانطور که قبلاً در ماجرای دوم خرداد هم دیده بودیم، این بازی بر عدم اعتماد به نیروی خود مردم و نتیجتاً تلاش نکردن برای مقابله فعال با سیاستهای ضد مردمی رژیم استوار بود. کسانی که به قول خود مصلحتی به معین رای دادند از این غافل بودند که دوم خرداد تکرار نخواهد شد. شاید حواسشان نبود، شاید هم خود را به آن راه می زدند. انگار نه انگار که انتخاب خاتمی در دوم خرداد نتیجه یک طرح بزرگ از سوی نیروهای دوراندیش درون

هیئت حاکمه اسلامی برای طولانی کردن عمر نظام بود. انتخابی که بدون شکل گرفتن ائتلاف طبقاتی گسترده ای از جناح های درون رژیم و بخشی از نیروهای بورژوازی ضدانقلابی و خرده بورژوازی متوهم بیرون رژیم امکان نداشت عملی شود. انگار نه انگار که جناح رفسنجانی یک ستون تعیین کننده تشکیل این ائتلاف برای پیروز کردن خاتمی بود. واقعیت اینست که پشت معین چنین ائتلافی تشکیل نشد. همکاری امثال یزدی و سحابی با «حزب مشارکت» ضعیفتر و بی رمق تر از آن بود که یک ائتلاف جدی و موثر به حساب آید.

اما در دور دوم انتخابات بود که بازی «انتخاب از بین بد و بدتر» قربانیان بیشتری را به کام خود کشید. حذف معین در دور اول و مطرح شدن رقابت رفسنجانی و احمدی نژاد کافی بود که تمایلات و مواضع سازشکارانه و منافع حقیر گروه زیادی از روشنفکران بورژوازی و خرده بورژوازی به اصطلاح ناراضی یا ناراحت یکباره آشکار شود. توجهات و قیاس های تاریخی پا در هوا، حقارت های سیاسی، منافع پست فردی و طبقاتی، بی اصولی و ضعف اخلاق سیاسی و پشت پا زدن به ارزشهای انسانی، بهم آمیخت و فضای متعفن ایجاد کرد. سران آبروباخته نهضت آزادی لابد برای نجات وطن از «خطر انقلاب و تجزیه کشور و توطئه خارجی» اعلام کردند که به رفسنجانی تبهکار رای می دهند. جماعت کانون نویسندگان، افرادی نظیر دولت آبادی و سپانلو همه بحثهایی که ظاهر را در مورد

ضرورت دوری هنرمندان از محافل قدرت می کردند را فراموش کرده و واکس بدست برای برق انداختن چکمه رفسنجانی صف کشیدند. بخت با اینان همراه بود که شاملو دیگر زنده نبود تا با تیغ زبان خود حقشان را کف دستشان بگذارد. سینماگرانی از قبیل عباس کیارستمی از ترس محدود شدن امتیازات و منافعی که در سایه ارشاد و سانسور اسلامی بدست آورده اند آمادگی خود را برای ایفای نقش در نمایش رفسنجانی اعلام کردند. جمعی از اهالی موسیقی به صحنه آمدند تا به ساز این قاتل زنجیره ای و تاراجگر ثروتهای کشور و مکنده شیره جان مردم برقصدند. تعدادی از فلسفه پردازان هم خود را به این بازی رساندند. عزت فولادوند آمد تا «ابر انسان» نیچه ای خود را در سردار سازندگی بجوید. بابک احمدی فراخوان حمایت از رفسنجانی جلاد داد تا پا جای پای استادش هایدگر در همراهی با فاشیستهای هیتلری بگذارد. و همه اینها توجیه محکمی برای آن گروه از مردم که در دور اول پشت معین ایستاده بودند فراهم کرد تا اینبار با همان شور و حرارت برای اکبر شاه سینه بزنند. جالب اینجاست که صف روشنفکران حامی رفسنجانی را عمدتاً نسل قدیمی تشکیل می دادند. یعنی همان کسانی که طی این سالها به هر مناسبتی به نسل جدید می تاختند و جوانان امروزی را بی اصول و بی آرمان معرفی می کردند و آرمانگرایی و مبارزجو بودن خودشان در گذشته را به رخ جوانان می کشیدند. مقایسه رفتار این فسیل ها با دانشجویان و جوانان مبارزی که تا روز آخر در مقابل این تهاجم سیاسی

ارتجاعی مقاومت کردند و از سیاست تحریم انتخابات دست نکشیدند نشانه دیگری است از تقابل دو روند متضاد جاری در بطن جامعه: مبارزه جویی و انقلابیگری و رادیکالیسم در مقابل سازشکاری و ممانعت و تسلیم در برابر مرتجعان حاکم و بدون شک در برابر طرح های قدرتهای امپریالیستی برای ایران.

آنچه اینک با نگاه به دوره کارزار چند ماهه انتخاباتی جمهوری اسلامی و جریان مقاومت و اعتراض ضد انتخاباتی می توان نتیجه گرفت اینست که: رژیم از درون و بیرون با تضادها و شکاف ها و فشارهای بسیار روبرو شد و با وجود همه تلاش ها و ترفندها و هزینه کردن ها نتوانست زمین را حتی موقتاً زیر پای خود محکم کند. سایه بحران ها و درگیری های جدید از هم اکنون به چشم می آید. در مقابل، سیاست تحریم نیز نتوانست ضربات محکم و فلج کننده ای بر سیاست انتخاباتی رژیم وارد کند. جمعیت چند میلیونی معترضان و ناراضیان عمدتاً به شکل تحریم گران غیر فعال و اکثریت خاموش در صحنه حاضر شدند. مبارزاتی که در مناطق مختلف و از جانب قشرهای مختلف علیه انتخابات صورت گرفت آنچنان که باید و شاید قدرتمند و فراگیر نشد. شاید در این زمینه بتوان اعتراضات در کردستان را هم از نظر گسترده بودن و هم بکارگیری شیوه های رادیکال و رزمنده مستثنی کرد. مبارزات و اعتراضات این دوره بار دیگر نشان داد که بدون تلاش حداکثر برای سازماندهی مردم معترض در خیابان و قدرت نمایی

در صحنه مبارزه، بدون دست زدن به شیوه های متنوع و ابتکاری و رادیکال مبارزاتی که ضرورتاً باید با نقشه و برنامه طراحی و اجرا شود، بدون طراحی ضد حمله های سیاسی و عملی در برابر تهاجمات سیاسی - ایدئولوژیک و سرکوبگری های رژیم، بدون فراگیر کردن شعار های مهم مبارزاتی که مساله را از سطح تحریم انتخابات فراتر برد و خواسته های عمومی و مشخص مردم و طبقات تحت ستم و استثمار را مطرح کند، نمی توان یک شعار خاص مبارزاتی (نظیر شعار تحریم) را در فضای جامعه طنین افکن کرد و به نتایج تکان دهنده و ماندگار سیاسی دست یافت. نمی توان رژیم بحران زده را اینجا و آنجا به عقب نشینی واداشت. نمی توان راه فرصت طلبان و سازشکاران و افرادی را که منتظر بهانه و توجیهی برای خزیدن زیر برنامه و پرچم مرتجعانند سد کرد. تنها قدرت مبارزه انقلابی توده هاست که می تواند جرات خیانت به آرمانهای مردم را از شخصیتها و جریانات متزلزل سلب کند و اتحاد و انسجام را به اردوی مردم بیاورد. باری، بازی انتخابات ریاست جمهوری اسلامی به پایان رسید اما تئور مبارزات طبقاتی و اجتماعی در جامعه ایران همچنان داغ می شود.

بقیه از صفحه (50)

به قله های سیمگون آنرا خواهند داشت .
" کتاب شانگهای ادامه داده و می گوید :

" رهبران انقلابی پرولتاریا تمام عمر خود را صرف پایه گذاری و تکامل تئوری مارکسیستی کردند . با پیروی از نمونه برجسته آنان و با مطالعه عمیق آثار مارکس ، لنین و صدر مائو باید سرسختانه بکوشیم بخاطر انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیزم و دست یافتن به کمونیزم در سراسر جهان ، بر این سلاح تئوریکی مارکسیستی احاطه و تسلط پیدا کنیم . "

امروز با ایستادن بر دوش این غول ها باید مارکسیزم را تکامل دهیم . این یک امر ضروری و طبیعی است . مانویست ها از طریق تقطیر بیشتر تجارب سوسیالیزم و انقلاب فرهنگی پرولتاریائی پیشروی خواهند کرد و حقایقی را که مانوتسه دون و یاران کشف کرده و برایش جنگیدند ، بسط و تکامل خواهند داد .

آدرس پستی حزب کمونیست ایران

(م ل م)

Postfach 900311 51112 Kol

سایت حزب کمونیست ایران (م ل م) در
انترنیت :

WWW.SARBEDARAN.ORG

آدرس ایمیل حقیقت :

Haghighat@sarbedaran.org

ازبکستان : " دموکراسی " به سبک جورج بوش

نقل از سرویس خبری جهانی برای فتح

مرکزی است ، به خیابان ها ریختند ، فکر می کردند امریکا از نفوذش بر رژیم کریموف برای کوتاه کردن دست این تبهکار از زندگی مردم ازبکستان ، استفاده خواهد کرد .

گرچه کریموف ، در دورانی به قدرت رسید که ازبکستان هنوز بخشی از " اتحاد جماهیر شوروی " بود . اما پس از مستقل شدن ازبکستان روابط نزدیکی با امریکا برقرار کرد و پس از 11 سپتامبر 2002 پایگاه هوایی خان آباد ازبکستان را به امریکا داد تا از آن برای حمله به افغانستان استفاده کند . امریکا به کمال میل حمایت از کریموف را به عهده گرفت . یقینا امریکا از ماهیت حکومت کریموف با خبر بود . در گذشته حکومت کریموف به دلیل استفاده از شکنجه و سرکوب علیه مردم بار ها در مجامع بین المللی افشا و محکوم شده بود . گزارش 319 صفحه ئی دیدبان حقوق بشر در سال 2004 می گوید: " در ازبکستان شکنجه امر متداول است . " این گزارش شرح می دهد که : " این رژیم یکی از مخالفین خود (بنام مظفر آوزوف) را با انداختن وی در آب جوش به قتل رسانده است . "

معلوم نیست که در سرکوب مردم اندیجان چه تعداد از مردم کشته و دستگیر شده اند زیرا رژیم کریموف پس از سرکوب ، منطقه را مهر و موم کرد و ارتباط را قطع کرد . به نظر می رسد محاکمه 23

حوادث ازبکستان ، کشوری در آسیای مرکزی ، بخوبی منظور جورج بوش را در مورد اینکه امریکا در حال تقویت آزادی و دموکراسی در جمهوری های آسیای مرکزی و خاور میانه است روشن کرد . اوائل ماه می ، بوش سفری داشت به لیتوانیا و گرجستان ، دو کشور کم جمعیت که سال ها تحت سلطه امپریالیزم روس بودند . در این سفر بوش به محرومیت و رنج هائی که سلطه روس ها بر این کشور ها برای مردم بیار آورد تمسک جست تا چهره کریه دموکراسی و آزادی مورد نظر خود را ببوشاند . بوش در میدان آزادی تفریس (در گرجستان) گفت : " اکنون در سراسر گرجستان ، در آسیای میانه و شرق میانه بزرگ ، ما شاهد آنیم که جوانان آزادی و دموکراسی می خواهند ، این خواست متحقق خواهد شد . "

مردم شهر کوچک اندیجان در ازبکستان شورشی کردند که در عرض چند روز بعد به طرز خونینی سرکوب شد . مردم این شهر در مورد اینکه جورج بوش از آنها حمایت خواهد کرد ، توهم زیادی داشتند . آنها چنان اسیر امواج تبلیغات جهانی امپریالیستی در مورد تضمین آزادی در منطقه توسط امریکا بودند که وقتی در اعتراض به اسلام کریموف که رئیس حکومت ازبکستان و یکی از شریر ترین رژیم های سرکوبگر در آسیای

پروسیکت فرار کردند ولی در انجا با آتش باری تفنگ داران ، تک تیر اندازان و آپ سی ها روبرو شدند . تظاهر کنندگان برای نجات جان شان می گریختند و خیابان ها از خون قرمز شده بود و عده ای شعار می دادند : " آزاد لیک "

در روز های بعدی ، احزاب مخالف اعلان کردند که هزار نفر کشته را شمارش کرده اند . کریموف گفت این دروغ است و سربازان او " فقط 137 نفر " را کشته اند . فقط ! حتی همین رقم اندیجان را در زمره یکی از خونین ترین کشتارگاه های تظاهر کنندگان غیر مسلح قرار می دهد . کریموف با منتقدین خود بر سر تعداد تظاهر کنندگان غیر مسلحی که سلاخی کرده چانه می زند و در همان حال از ورود روزنامه نگاران و ناظرین حقوق بشر به منطقه جلوگیری می کند و با پر روئی می گوید این کار بخاطر " حفاظت از خود آنها است . " (!) . او ارتباط تبلیغی و انترنیتی را قطع کرده است . وزارت داخله به گروهی از مقامات خارجی اجازه گردش دو ساعته در شهر را داد ، ولی اجازه صحبت با هیچ شهروندی را نداد . این یکی از " دموکرات " های بوش است که در آسیای میانه تقویت می شود . آیا برای مردمی که گول حرف های جورج بوش را خورده اند همین یک قلم واقعه عبرت انگیز نیست ؟ کریموف کار را بجائی رسانده که با قاطعیت می گوید آدم کشان مسلح وی اصلا به هیچ شهروندی تیر اندازی نکرده اند ، بلکه " نیروهای دولتی فقط شر تروریست ها را کم کردند . " کریموف به دروغ تظاهر کنندگان را " تروریست های

نفر از کسبه محلی جرقه حمله مسلحانه به زندان را زد . زندانیان به شهر گریختند ، که منجر به تظاهرات هزاران نفری در مرکز شهر شد . گزارشی در نیویارک تایمز (23 می) ، که از مصاحبه با 30 نفر از بازماندگان این حادثه جمع آوری شده میگوید : " سخنرانان یکی بعد از دیگری از فقر ، سوء استفاده پولیس ، فساد و سرکوب آزادی های فردی در ازبکستان افشاگری کردند . " از یک موبیل ساز ، رحمت سخی یوف ، 38 ساله نقل قول شده که می گوید : " این سخنرانی ها را دوست دارم چونکه من همین درد را دارم . " یکی از 23 کسبه آزاد شده ، عیدوواسیدآگموف ، 33 ساله ، به یک خبرنگار گفت : " ما حاضر هستیم بمیریم ولی اینطور مثل زباله زندگی نکنیم . " بیکاری گسترده ای در ازبکستان وجود دارد و سطح زندگی در سالهای اخیر ، با مزد متوسط ماهانه 35 دالر امریکائی در حال حاضر ، به شدت سقوط کرده است . سربازان اردو با باران گلوله های سربی از تظاهر کنندگان استقبال کردند . بازماندگان زخمی ای که به قرغیزستان در همسایگی ازبکستان گریخته بودند گزارش می دهند که : سربازان ناگهان سوار بر زره پوش های نفر بر (آپ سی) به میدان مرکزی شهر رسیدند و بی هدف به روی جمعیت تظاهر کننده تیر اندازی نمودند . محمد مولانوف ، کسبه ای که زخمی شده بود گفت : " تانک ها آمدند ، با سربازان تیر اندازی شروع شد . جنگی در بین نبود صرفا قتل عام بود . " (نیویارک تایمز 17 می) . عده ای از تظاهر کنندگان در امتداد کولپون

آنجا بی وقفه حکومت شوارنادزه را تا افولش تعقیب کردند و ساکاک شویلی را که تحصیل کرده دانشگاه هاروارد بود به قدرت رسانیدند. سپس در قرغیزستان، حکومت آقایوف نیز دچار همان سرنوشت شد.

واقعیت آن است که رژیم کریموف که مورد حمایت امریکا است از نظر فساد و سرکوبگری بسیار فراتر از کوچما، شوارنادزه و آقایوف است. در ازبکستان اصولاً نمی توان "تحریکات رسانه ها علیه مخالفین" در جریان انتخابات سال گذشته را اثبات کرد زیرا کریموف حتی اجازه نداد احزاب عمده اپوزیسیون در رقابت انتخاباتی شرکت بکنند. در انتخابات گذشته برای ریاست جمهوری سال 2000، وی با 97/7 فیصد آراء پیروز شد. اما در رابطه با فساد، حتی معلوم نیست فساد در چهارچوب ازبکی به چه معنی میباشد، چرا که عملاً طایفه کریموف صاحب کشور است. در رابطه با سرکوب، علاوه بر گزارشات بی شمار سازمان های حقوق بشر در رابطه با اسناد شکنجه، وزارت داخله امریکا خودش قبول دارد که نیروهای امنیتی ازبک "از شکنجه به عنوان روش معمول در تحقیقات استفاده می کنند."

حال علیرغم این سابقه سرکوب و خون صد ها نفری که به تازگی بر خیابان های اندیجان ریخته شد، از طرف جورج بوش این پهلوان آزادی و دموکراسی در جهان، صدائی بیرون نیامده. راز بزرگی در این سکوت نیست زیرا چیزی که بوش بدنبالش است ارتقاء منافع امپریالیزم امریکا است. تصادفی نیست که تمام

اسلامی "می خواند. کریگ مورای فرستاده سابق برتانیه به ازبکستان این ادعا را رد کرد. وی و بسیاری دیگر از ناظرین می گویند کریموف عمداً مخالفین رژیمش، منجمله فعالین حقوق بشر را بنیاد گرای اسلامی می خواند که کار های خود را هماهنگ با "جنگ ضد تروریزم امریکا نشان دهد."

هنگامی که اخبار حمام خون برای نخستین بار درج شد، اسکات میک کله لان سخنگوی قصر سفید در بیانیه اش با تکرار ادعای کریموف که در میان قربانیان "تروریست های" شناخته شده وجود دارند، از کریموف حمایت کرد. وقتی با خشم جهانی نسبت به این کشتار مواجه شد از حمایت عریان دست کشید و فریبکارانه از "هر دو طرف" خواست که "خود دار باشند." اردوی سرکوبگر کریموف را امریکا تا به دندان مسلح کرده و تعلیم می دهد.

جورج بوش کاملاً با دیکتاتور های خونخوار شرق میانه و آسیای میانه توافق دارد فقط به شرطی که این خونخواران از امریکا تابعیت کنند. بطور مثال چند ماهی پیشتر از این واقعه امریکا و رسانه های جهانی اش کارزار بی وقفه ای را علیه رئیس جمهور وقت اوکراین (بنام کوچما) برای انداختن و توجه کل جهان را به سوی فساد دولتی و "تقلب های انتخاباتی" و "تحریکات رسانه ها علیه مخالفین رژیم" جلب کردند و زمینه "انقلاب نارنجی" و نصب حکومت تحت رهبری یوشی چینکو که طرفدار امریکا است را فراهم کردند. در گرجستان هم زمینه های انقلاب "مخملی" را فراهم کردند و در

گویند از سال 2002 تا 2003 حد اقل هفت پرواز توسط طیارات مرتبط با سیا به مقصد تاشکند پایتخت ازبکستان از مبداء هائی در شرق میانه و اروپا، انجام شده است.

این به معنی آن نیست که در آینده امریکا از نیروی دیگری در ازبکستان پشتیبانی نخواهد کرد. بستگی به منافعش دارد.

تبصره شعله جاوید

طی روز های اخیر علائمی مبنی بر تغییر در سیاست های دولت ازبکستان مشاهده شده است. حکومت ازبکستان خواست خروج قوای امریکائی از ازبکستان نیز این خواست را تأیید کرده است. چنین به نظر می رسد که رژیم اسلام کریموف از حوادث قرغیزستان، گرجستان و اوکراین بیمناک شده و از ترس اینکه امریکا در آینده از نیروی دیگری حمایت خواهد کرد چرخش بسوی روسیه را مدنظر قرار داده است.

از جانب دیگر خواست حکومت و پارلمان ازبکستان مورد حمایت روسیه و چین نیز قرار گرفته است. این حمایت می تواند در چوکات " پیمان شانگهای " اشکال نسبتاً جدی تری نیز بخود بگیرد. حوادث آینده نشان خواهد داد که رژیم اسلام کریموف صرفاً در صدد چانه زدن با دولت امریکا است و یا اینکه واقعا می خواهد، و می تواند، چرخش جدی ای به سوی روسیه به عمل آورد. در صورت دوم وضع امریکا در سائر کشور های آسیای میانه و افغانستان متأثر خواهد شد.

مردانی که از طریق این انقلاب های نارنجی و مخملی و غیره در اوکراین، گرجستان و قرغیزستان به قدرت رسیده اند، طرفدار باز کردن در های کشور شان به روی نفوذ اقتصادی امریکا بوده و نیروهای نظامی شان را طبق توصیه های امریکا بکار می گیرند. منظور بوش از تقویت " آزادی " در این کشور ها " آزادی " ادغام عمیق تر و بیشتر این کشور ها در سیستم امپریالیستی تحت سلطه امریکا است. به این دلیل است که دونالد رامز فیلد وزیر جنگ امریکا " همکاری شگفت آور " کریموف را تحسین می کند و پاول اونیل وزیر مالیه، " هوش تیز و احساسات عمیق " او را بخاطر بهبود زندگی مردمش، تمجید می کند و بوش شخصاً کریموف را به قصر سفید دعوت می نماید.

واقعیت این است که طرفداری بوش از کریموف بخاطر آن نیست که گویا ماشین امنیتی تبهکار کریموف را نادیده گرفته است بلکه دقیقاً به دلیل آن از کریموف حمایت می کند که این ماشین امنیتی جهنمی برای منافع امریکا کار می کند. نیرو های امنیتی ازبک را امریکا آموزش داده و از سال 2002 تا کنون امریکا صد ها میلیون دالر کمک نظامی و امنیتی، بابت " حمایت از امنیت و تقویت قانون "، به رژیم کریموف داده است. فرقه به اصطلاح " سنگر آزادی " در خان آباد ازبکستان ماوای چندین هزار سرباز امریکائی است. سازمان سیا آدم هائی را که می خواهد شکنجه کند به سیاهچال های کریموف می فرستد. (خبرنگارانی که برنامه های پرواز را بررسی می کنند می

**در مورد پیشرفت های جنگ
خلق در نیپال**

اردوی رهانیبخش خلق چهار حمله
هماهنگ را پیش می برد .

صفحه (48)

در گذشت

**چان چون چیائو
رهبر برجسته مائوئیست**

صفحه (51)

**در مورد نتایج
انتخابات ریاست جمهوری**

صفحه (54)

**ازبکستان :
دموکراسی
به سبک جورج بوش**

صفحه (60)

کشتر رهبران
انقلابی مائوئیست
توسط ارتش
فاشیستی ترکیه
صفحه (41)

جانبازی های شان
انقلاب پرولتری را به
ثمر خواهد رساند !
به افتخار رفیق جعفر
جانگوز و دیگر
قهرمانان بخاک افتاده
بیانیه کمیته جنبش
انقلابی
انترناسیونالیستی
صفحه (43)

پیام به حزب
کمونیست
مائوئیست (ترکیه -
کردستان شمالی)
پیام حزب کمونیست
(مائوئیست) افغانستان
صفحه (46)